



روشنایی

دنیاداری و دنیا داری

استاد فرزانه حضرت آیت الله محمد رضا گلکونام (مدظله العالی)

فهرست مطالب

ذات واحد و چهره‌های متفاوت	۱۵
مهم‌ترین رکن شناخت ناسوت	۱۶
مغالطه‌ی اخذ اقسام به جای مقسم	۱۷
اشتباه در شناخت رتبه	۱۷
فرودی دنیا	۱۸
اسم مبارک دنیا	۱۸
دنیا؛ مسیر تکامل	۱۹
ناسوت و انسان کامل	۲۱
دو دیدگاه متفاوت به انسان ناسوتی	۲۱
فشارهای ناسوت و پادزهر عشق برای درمان دنیامداری	۲۳
مدد الهی برای زدایش حب‌های ناسوتی	۲۶
مکر ناسوتی الهی در سالکان و واصلان	۲۶
لذاذ مؤمن و آرامش اعصاب	۲۸
کسی جز حق تعالی در دنیا نیست	۲۸
زدایش تعلقات	۳۲

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: روشنای دنیامداری و دنیاداری / محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.
 شابک: ۸ - ۳۹ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: دنیادوستی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
 رده‌بندی کنگره: ۲۵ / ۱۳۹۱۵ / ۹۸۹ ن BP رده‌بندی دیویی: ۶۳۲ / ۲۹۷
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۲۷۴۶۱

روشنای دنیامداری و دنیاداری

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام (مد ظله العالی)

ناشر: صبح فردا

محل چاپ: فاضل

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

تهران - اسلام‌شهر - نسیم‌شهر - وجیه‌آباد - دوازده‌متری

جواهرزاده - پلاک ۳۶

کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵

تلفکس: ۰۲۲۹ ۴۳۶ ۳۴ ۸۱

www.nekoonam.ir www.nekounam.ir

ISBN: 978 - 600 - 6435 - 42 - 8

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

- بهترین‌های دنیا، بدترین آن ۳۲
- زندان دنیا ۳۳
- سوز و گداز رباط دنیا ۳۴
- رهایی از غصه‌های ناسوت با تفکر بر ابدیتی بی‌انتهای ۳۸
- آسیب‌های دنیا ۳۸
- غافلان و هوشمندان ۳۹
- گذرایی غم‌ها و خوشی‌ها ۳۹
- آمیختگی لذت و درد گذرای دنیا ۴۰
- بزرگی و محنت بیش‌تر ۴۰
- کوره‌ی مشکلات دنیوی ۴۱
- نیکوکاری زشت سیرتان دنیا ۴۲
- ارزش ناسوت به مبارزه‌ها ۴۲
- مدیر الهی ۴۵
- کوچکی دنیا ۴۵
- خردی دنیا ۴۵
- تماشای کوچک بودن دنیا ۴۶
- دنیا مدار؛ کوچک‌تر از دنیا ۴۶
- بی‌باکی و ناآگاهی دنیا ۴۷
- شجاعت شکست دنیا ۴۷
- اولیای الهی و دوری از دنیا ۴۹

- درگیری با دنیا مداران ۵۰
- لذایذ دنیا مداران و شیرینی‌های معنوی ۵۰
- دنیای دور از معنویت دنیا مداران ۵۳
- خداخواهی دنیا مداران ۵۳
- مشاعر دنیا مداران ۵۵
- دنیا مداران درنده‌خوی ۵۷
- مصلحت‌سنجی دنیا مداران ۵۸
- عذاب دنیایی دنیا مداران ۵۹
- معاشرت با دنیا مداران ۵۹
- گروه سرگردان ۵۹
- قفس دنیا مداری ۶۰
- اعجوبه‌ی دنیا و تنوع سرگرمی‌های آن ۶۰
- چیرگی اصالت سود بر دنیا مداران ۶۱
- سیری ناپذیری دنیا مداران ۶۲
- آزار دنیا مداران و آزرده‌گی معنویت خواهان ۶۵
- مرگ فقیران و فساد توانگران دنیا مدار ۶۷
- دنیای قوی‌پرور و ضعیف‌کش ۶۸
- شکست ضعیفان و غرور سرمستانه‌ی زورمداران ۶۸
- درنده‌خویی دنیا برای دنیا مداران درنده‌خوی ۷۱
- تنگ‌نظری و پستی دنیا ۷۳

- دنيا؛ دوست داشتنی ترین عالم برای آدمیان ۷۴
- جغجغه‌ی حرمان‌ساز دنیا..... ۷۴
- دریای شور دنیا؛ خنکای عطش دنیامداران ۷۶
- زنده مرده‌های ناسوتی..... ۷۷
- عوارض فقر..... ۷۷
- فقرنا ترسی مردان خدا..... ۷۸
- شکست بی‌پایان دل..... ۷۸
- خارهای اجتناب‌ناپذیر دنیا..... ۸۰
- بلایای طبیعی ناسوت، زائیده‌ی فساد دنیامداران ۸۲
- حقیقت‌های تازه و واقعیت‌های کهنه‌ی ناسوت ۸۵
- بشر ناسوتی و بی‌خیالی نسبت به هشدارها و انگیزه‌ها..... ۸۷
- شبکه‌ی در هم تنیده‌ی پدیده‌های ناسوتی..... ۸۷
- آپارتمان نشینی و خانه‌های وسیع ناسوتی ۸۸
- آلودگی هوا و اعصاب ناآرام..... ۸۹
- تسبیح و سجده‌ی پدیده‌ها..... ۹۰
- نیازهای ناسوتی..... ۹۰
- تازه به تازه و نو به نو بودن ناسوت..... ۹۱
- زندگی ناسوت زییاست..... ۹۱
- ظاهر طبیعت..... ۹۳
- بد چشمی گل و نجابت خار..... ۹۳

- خوبی و کلی بدی‌های ناسوتی؛ لازم آفرینش..... ۹۳
- زیباترین شهود در ناسوت..... ۹۳
- ناز زیبارویان و یأس زشت چهرگان ۹۴
- خودفریبی خوش ظاهران..... ۹۴
- آفریننده‌ی لطف و زیبایی..... ۹۴
- خوش چهرگی..... ۹۶
- سادگی لذت ناسوتی و رنج لجن‌زار غرب‌مآلان ۹۶
- هراس آرامش و لذت مشکلات ۹۷
- آرامی عمر..... ۹۸
- بازی با دنیا..... ۹۸
- خودناشناسی و خودگمی..... ۹۸
- بریدگی از بدی و خوبی..... ۹۹
- دنیاداری دنیااندار..... ۹۹
- نامتعادلان ناسوت‌پرور..... ۹۹
- عزت و لذت دنیا..... ۱۰۰
- نگران ساحل‌ها..... ۱۰۰
- زندگی عنکبوتی و لذت‌بری از لذت‌ها..... ۱۰۰
- دوری از تعلقات دنیوی و غور در مقامات معنوی..... ۱۰۴
- راه‌کار بریدن از تعلقات خاطر دنیوی..... ۱۰۵
- دنیای شیرین و مرگ غمگین..... ۱۰۵

- قمار زندگی پایدار ۱۰۶
- حق‌مداری در رؤیت مظاهر ناسوتی ۱۰۸
- رابطه‌ی دنیا و سلوک ۱۱۰
- گرفتاری به یک حصار و رهایی از حصارها ۱۱۰
- شناخت به ضد ۱۱۱
- تنهایی و غربت ۱۱۲
- دقت زندگی در گردونه‌ی ناسوتی ۱۱۲

پیش‌گفتار

شناخت ناسوت و دنیایی که آدمی در آن زندگی می‌کند هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت بسیار مهم است. ما تنها برای یک بار به ناسوت قدم می‌گذاریم. ما در ناسوت توشه‌ای برای ابد و همیشه‌ی خود بر می‌داریم. ناسوت با همه‌ی محدودی خود از لحاظ کمیت، در همه‌ی عوالم از لحاظ کیفیت تأثیرگذار است. بذری که در ناسوت کاشته می‌شود در تمامی عوالم دانه و میوه می‌دهد و سفره‌ای که در ناسوت پهن می‌شود خود را در تمامی عوالم نشان می‌دهد و انسان را میهمان داشته‌های خود می‌کند. ناسوت است که بهشت و جهنم آدمی را رقم می‌زند. خمیرمایه‌ی بهشت ابدی در ناسوت است که تحقق می‌یابد و عذاب دائمی جهنمیان با کردار ناسوتی است که شکل می‌پذیرد. این نوشته جایگاه مهم دنیا و مغالطه‌های دنیا داری و دنیا مداری را به روشنی و در طی روشناهایی چند بیان می‌دارد. این که دنیا از اسمای

اعظم الهی است و این که دنیا را نباید خوار شمرد و این که دنیا عالمی فرودین است و نه پست و زشت و این که دنیا مسیر تکامل است، برخی از روشناهای این نوشتار است. در این کتاب از مشکلات ناسوتی و از زیبایی‌های آن گفته می‌شود؛ از عشق، از امید، از زندگی بهتر و پویا، از زندگی پایدار و لذت‌بخش، از سادگی زندگی، از تجملات زندگی، از خون‌هایی که در دنیا برای دنیا ریخته می‌شود و از پایداری عاشقان و از عاشق‌کشی معشوقان؛ از مکرهای ناسوتی، از حیل‌های دنیامداران، از درندگی دنیاخواهان و از لذت‌ها، هوس‌ها و آرامش‌طلبی بندگان. این کتاب حکایتی است از چند و چون سوزها، گدازها، مرگ‌ها، بیماری‌ها، غصه‌ها، فکرها، آسیب‌ها، دردها، محنت‌ها، مبارزه‌ها، شکست‌ها، مقاومت‌ها، بی‌باکی‌ها، ناآگاهی‌ها، درگیری‌ها، درنده‌خویی‌ها، مصلحت‌سنجی‌ها، سرگردانی‌ها، سرگرمی‌ها، سودطلبی‌ها، آزرده‌گی‌ها، آزارها، فسادها، ضعیف‌کشی‌ها، تنگ‌نظری‌ها، فقرها، خارها، بلاها، تشنج‌ها، عصبانیت‌ها و نیازهای ناسوتی آدمیان.

مشکل جوامع اسلامی در عقب نگاه داشتن از توسعه و پیشرفت، نداشتن شناخت درست از دنیا است. مگر نه این‌که دنیا مزرعه‌ی آخرت است، تا این مزرعه شناخته نشود، آنان درگیر مشکلات کنونی خواهند بود و از فقر و محرومیت رنج می‌برند.

باید دید چه چیزی می‌توان در این مزرعه کاشت؟ ارتباط این مزرعه با آخرت چیست و تعریف دنیا و دنیاخواهی کدام است؟ ملاک‌های دنیامداری چیست و تفاوت دنیامداری مذموم با دنیاداری نیکو در چه چیزهایی است؟ این کتاب تلاش می‌نماید با روشناهای خود چراغ راه دست‌یابی به پاسخ چنین پرسش‌هایی را بر فروزد. ان شاء الله.

وَأخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

روشنای ۱

ذات واحد و چهره‌های متفاوت

طالب و مطلوب، عاشق و معشوق، شاهد و مشهود، حاکم و محکوم، فاعل و مفعول و دیگر تخالف‌ها و چهره‌های گونه‌گون دنیا و ناسوت همه دارای ذاتی یکسان و واحد است و تنها در صفات است که به اختلاف گراییده و سبب تخالف شده و چهره‌های مختلف را ترسیم و نقاشی نموده است.

عاشقی را گفتند: تو عاشق دل خود هستی، و اگر دلت را بدهی، دیگر عاشق نیستی! عاشق گفت: درست است. به او گفتند: پس تو عاشق نیستی؛ چون خود را دوست داری. پاسخ داد: درست است.

این عاشق فردی عامی است که دوست داشتن خود را تصدیق می‌کند و نمی‌تواند پیش بزرگان عرض اندام نماید و تهمت دوری از عشق را تحمل نماید، در حالی که عاشق عاشق است.

پرسش آنان از عشق در ذات بود و عشق در ذات دوگانگی ندارد. در ذات است که عاشق همان معشوق است و معشوق خود عاشق است. انسان پی دل خود است و طالب و مطلوب در دل یکی است و در عقل است که دوگانگی دارد و در خارج و در کردار جداست. فاعل و مفعول در ذات یکی است. اگر به من گویند: چه می‌کنی؟ می‌گویم: آن‌چه دلم می‌خواهد و اگر گویند: دلت چه می‌خواهد؟ خواهم گفت: آن‌چه می‌کنم؛ ولی فاعل و مفعول در خارج دو موجود دیده می‌شود. عاشق و معشوق و نیز فاعل و مفعول در ذات یکی است و در صفات است که دویی می‌پذیرد و در تعینات است که بی‌شمار می‌گردد.

روشنای ۲

مهم‌ترین رکن شناخت ناسوت

شناخت تضاد مفهومی اسما و صفات الهی مهم‌ترین رکن در شناخت ناسوت می‌باشد. خداوند دارای اسما و صفات بی‌شماری است. اسمای الهی عین ذات حق است. هر یک از اسما همه‌ی اسما را در بردارد و تضاد اسما و صفات مفهومی است. این تضاد از حق تعالی شروع می‌شود. اسمی که ظهور دارد دیگر اسما را در باطن خود دارد و تقدم آن شأنی است. در رحمان، غضب نیز وجود دارد؛ ولی رحم در این اسم بر غضب تقدم، ظهور و بروز دارد. در «منتقم» نیز صفت صبر

نهفته است؛ ولی انتقام در این اسم تقدم ظهوری، صفاتی و عملی دارد.

افرادی که نور خدایی می‌گیرند و ولی حق می‌شوند، صفات متضاد را در خود دارند. آنان در عین غضب لطیف می‌باشند. غضب حق نیز لطف است. آنان در عین لطف غضب دارند. لطف حق نیز غضب‌آلود است، نه این‌که غضب را با چهره‌ای دیگر نشان دهد. از رحمت خداوند غضب و از غضب خداوند رحمت می‌جوشد.

روشنای ۳

مغالطه‌ی اخذ اقسام به جای مقسم

در مباحث عرفانی، شهودی و ولایی مشکل خلط مقسم و اقسام بسیار به چشم می‌خورد. اشکالات ذهن بعد از اشکالات و خطاهای چشم و گوش است و خطاهای قلب به مراتب بالاتر از خطاهای ذهنی است. این مغالطه در شناخت هستی و مراتب پدیده‌های آن نیز بسیار دیده می‌شود.

روشنای ۴

اشتباه در شناخت رتبه

بسیاری از اشتباهات، از اشتباه در شناخت رتبه‌ی هر پدیده شکل می‌گیرد.

روشنای ﴿۵﴾

فرودی دنیا

دنیا از «دن و» به معنای پست، پایین و فرو می‌باشد. آیا فرودین بودن یک درجه است یا درجات و مراتب متفاوتی دارد؟ فرودین بودن درجات فراوانی دارد و امری تشکیک‌پذیر است. هر صاحب کمال، جمال، پول و امکانات نسبت به پایین دست خود فراتر است و نسب به فرد بالاتر فرودست است. دنیا پست به معنای حقیر نیست، بلکه دنیا نسبت به عوالم دیگر تنزل یافته و فرودین است و نه پست و حقیر. دنیا با درجات گوناگونی که دارد دنیایی جنسی می‌شود که نخست باید جنس افراد آن را شناخت و سپس دنیای نوعی آنان و بعد نیز دنیای فرد فرد آنان را مشخص نمود و سپس گفت: پستی تو به این و بزرگی تو به آن است.

روشنای ﴿۶﴾

اسم مبارک دنیا

دنیا از اسمای حق تعالی است. اگر از عوالم برتر به دنیا بنگریم و از «حق» که آغازگر هستی است به دنیا نگاه کنیم، اسم دنیا و اسمای مشتق شده از دنیا در اسمای حق وجود دارد. در دعاست: «یا عالی فی دنوّه ویا دانی فی علوّه، ویا عالی من العالی، والدانی من الدّانی، یا عالی والدّانی، والمتعالی والمتدانی». آیا این اسما

مراتب حق را می‌رساند یا فراگیر بودن حق در تمام هستی را؟ هر چه باشد، بحث این جا نیست، بلکه بحث در این است که دنیا عظمت دارد و از اسمای بزرگ الهی می‌باشد و نباید آن را خرد، حقیر و پست شمرد.

روشنای ﴿۷﴾

دنیا؛ مسیر تکامل

مسیر رشد هر شخصی در جهتی خاص است که ویژه‌ی اوست. حکیم و خردمند کسی است که هر فردی را بشناسد و سپس او را در مسیر خود قرار دهد. عده‌ای باید اسمای دنیایی حق را پیروی کنند تا از پای کوه دنیا به قله‌ی اسما و صفات حق راه یابند. راه رسیدن به هر یک از اسمای مبارک خداوند از دنیا شروع می‌شود؛ همان‌گونه که فرموده‌اند: «الدنیا مزرعة الآخرة»؛ دامنه و پای کوه دنیاست و آخرت و آخرین مرحله، صعود به قله‌ی اسما و صفات است. این سیر باید در انسان باشد تا به هر سمتی که حرکت می‌کند باز به حق رسد. البته، این امر با همراهی استاد زبردست و عارف به اسمای حسنا‌ی الهی ممکن است. کسانی که به راه کفر و نفاق می‌روند، سیر خود را قطع می‌کنند. آنان نه اسمای دنیوی حق را پیروی می‌کنند و نه اسمای غیبی و

اخروی حق را. باید گفت آنان در اصل با هر حقیقت و واقعیتی مخالف هستند. البته، حقایقی که خود به آن نرسیده‌اند. «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^(۱)؛ مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند. خصلت مردم این‌گونه است که آنچه را نمی‌دانند انکار می‌کنند و این خصلت عمومیت دارد.

مسیری که به سوی حق تعالی می‌رود همه سویی و همه سمتی است. می‌توان از افعال به تماشای اسما و صفات، و از اسما و صفات به مشاهده‌ی ذات نشست. ذات هم از اسما و صفات تجلی می‌کند و به افعال می‌رسد. در سیر اسمی، عده‌ای تک‌اسمی، برخی چنداسمی و گروهی نیز دارای دسته‌ای از اسما می‌شوند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و حضرات ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارای همه‌ی اسما و صفات الهی هستند. عده‌ای جمالی و عده‌ای جلالی و دسته‌ای در رأس هم جمالی و هم جلالی هستند که به آنان کمالی گفته می‌شود. برای دنیادوستان می‌توان راه و مسیر رسیدن به دنیا را از اسمای الهی نشان داد و آن‌ها را در کارگاه الهی از رشد، سیر و حرکت بی‌نصیب نگذاشت. اگر دنیادوستان را آرام آرام به سمت دنیا حرکت دهند، خدا باوری به سراغ آن‌ها می‌آید و همه چیز را درک می‌کنند و راه بعدی خود را می‌یابند.

۱. نهج البلاغه، ص ۵۵۳.

روشنای ۸

ناسوت و انسان کامل

پایان آفرینش، خلقت انسان ناسوتی نیست؛ بلکه این «انسان کامل» است که آفرینش را به پایان رسانده است. ماده هر چند نهایت سیر نزولی خلقت است، نهایت مسیر وجودی نمی‌باشد. سیر وجودی تا عروج ظهور ادامه دارد و در نهایت، به تحقق وصول برای انسان کامل می‌رسد.

باید توجه داشت بر این اساس، ماده نهایت نزول است و نه پایان وجود و ظهور. پایان پدیداری پدیده‌های هستی به عروج ظهور است که در نهایت چیزی جز تحقق انسان کامل نمی‌باشد. تمامی امت‌ها و انبیای سلف و حتی وجود ناسوتی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور ناسوتی جناب انسان کامل است که حضرت خاتم پیامبران و جناب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. به تعبیر دیگر: جناب حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهوری از حضرت خاتم انبیاست.

روشنای ۹

دو دیدگاه متفاوت به انسان ناسوتی

انسان از دیدگاه قرآن کریم و اندیشه‌ی بلند حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با آنچه صاحبان مکتب‌های مادی می‌گویند

تفاوت بسیار دارد. انسان در اندیشه‌ی دینی می‌تواند به مقام «انسان کامل» دست یابد؛ در حالی که در مکتب‌های مادی و به‌خصوص مکتب اصالت تجربه‌آخرین سخنی که درباره‌ی انسان به میان می‌آید، قاعده‌ی «نهاد، برابر نهاد و هم‌نهاد» یا «تصدیق، نفی و نفی در نفی» یا «تولد، جوانی و پیری» یا به اصطلاح «تز، آنتی‌تز و سنتز» است که در دایره‌ی نظام‌های بدوی، مالکیت خصوصی و نظام‌های اشتراکی، مالکیت همه‌ی انسان‌ها به صورت مشاعی حتی بر نوامیس خود را جست‌وجو می‌کند.

تمامی این سخن‌ها گذشته از نارسایی‌های علمی، دارای کوتاه نظری خاصی است و تنها بر اساس اصالت تجربه و مکتب آمپریسم استوار است. این مکتب ارزش فلسفی درستی ندارد؛ زیرا تجربه یکی از مقدمات برهان است که خود، تابع اصلی کلی است و منطقی باید صد درصدی، جزمی و کلی باشد. این جزم در اصل تجربه به تنهایی و بدون ضمیمه شدن اصلی عقلی یافت نمی‌شود. این مکتب گذشته از این مشکل، مشکلات فراوان علمی و عملی دیگری نیز دارد که ما در این نوشتار در صدد بیان آن نیستیم و تنها در این روشنا بر آن بودیم تا به فراز و بلندای انسان دینی که انسان کامل است و چگونگی آن در روشنای پیشین گذشت و فرود انسان مادی که انسانی است که از ساحت ماده بالاتر نمی‌رود اشاره کرده باشیم.

روشنای ﴿۱۰﴾

فشارهای ناسوت و پادزهر عشق برای درمان دنیامداری

برای عمل‌های جراحی بی‌هوشی عمومی یا موضعی لازم است وگرنه کسی تحمل درد عمل جراحی و جدا شدن عضوی از خود را ندارد؛ حتی اگر عمل، برای بیرون آوردن میخک پا باشد. عمل جراحی ظرافت‌های خاص خود را دارد و تخصصی است که پزشکان کم‌تری بر آن دست می‌یابند. عمل جراحی مثالی است برای کار عالم ربانی که می‌خواهد مزه‌ی ناسوت و دنیا را از دل بیماری که به آن وابسته است بیرون آورد. آیا تاکنون اندیشیده‌اید راه‌کار عالمان ربانی برای این‌که دنیا را از دل طلبه‌های جوان بزدایند چیست بدون آن‌که آنان دردی را احساس کنند؟ چگونه می‌شود کسی را به مسلخ برد و سراز بدن وی جدا نمود؟ چگونه می‌توان تمامی دنیا با همه‌ی زرزویور و جلوه‌هایی که دارد را از قلب فردی جدا کرد بدون آن‌که وی سخنی برای گفتن داشته باشد؟ واضح است صدای ناله‌ی چنین فردی دنیا را به لرزه می‌آورد؛ ولی او آرام و بی‌صداست و در بی‌صدایی خود است که اشک بر گونه‌های او غلطان می‌باشد. استادی که می‌خواهد بر بیماری دنیامداری عمل جراحی انجام دهد، از ماده‌ای به نام «عشق» برای بیهوشی استفاده می‌کند و چنان به فرد مورد نظر خود محبت می‌کند تا او تلاش کند دنیا را فراموش کند و

از آن جدا شود. استاد پس از آن است که چاقوی جراحی و پنس را دست خود فرد می‌دهد و می‌گوید: من نگران شما هستم؛ ولی در این کوره و مسیر سخت خیر فراوانی است. هر کدام از شما باید این آتش را بگذرد و این گذشتن از آتش، امری اجباری است. من فقط شما را دارم، نگران شما هستم؛ ولی سختی‌هایی که در این کوره وجود دارد، راه طلبگی و سعادت را به شما نشان می‌دهد. من برای شما دعای عافیت نمی‌کنم؛ بلکه هر لحظه منتظرم تا شما را در آن سوی آتش ببینم و برای شکفتن شما لحظه‌شماری می‌کنم. این عشق است که بسیار قوی‌تر از داروی مست‌کننده و بی‌هوش‌کننده کاربرد دارد و ناراحتی برای این عمل را دور می‌سازد و با این کیمیاست که می‌توان ناسوت را از دل جدا کرد. عمل جراحی دل، مانند عمل جراحی کلیه یا قلب نیست که با چند ساعت کار و سه روز مراقبت‌های ویژه بهبودی حاصل گردد؛ بلکه عمل جراحی دل، سال‌ها طول می‌کشد. برخی به دو سال، چهار سال، و هفت سال و برخی را هرچه عمل کنیم درمان نمی‌شوند؛ زیرا سن که گذشت، حرکت هم‌گند می‌شود و دیگر فرد طاقت عمل را ندارد. عشق فراوانی می‌خواهد تا باغبان گلی را به ثمر رساند، اما خزانی که خود اوست همه‌ی گل‌ها را خشک می‌کند! آیا در این ماجرای حزن‌انگیز خریدار خداست یا دیگری؟



چگونه امام موسی بن جعفر علیه السلام از خود بریده می‌شود و چنین دعا می‌کند که ای خدای شکافنده‌ی دانه و...؛ هم‌چنین حضرت امیرمؤمنان علیه السلام با آن عظمتی که دارد می‌نالند و در وصیت خود می‌فرماید: خداوند مرا از شما بگیرد و بدتر از من را بر شما مسلط کند و شما را از من بگیرد و بهتر از شما را نصیب من گرداند. چه‌طور خدای تعالی در ناسوت این بزرگان را به فشار می‌آورد و طاقت ایشان را می‌کاهد تا جایی که به مرگ زود هنگام خود راضی می‌شوند و مرگ خود را می‌طلبند.

خدای تعالی همه را قربانی می‌کند و تمام ناسوت را از دل آنان و حتی از جوارح و اعضای ایشان جدا می‌کند و خالص آن را برای خود برمی‌گزیند. جدا کردن و عمل جراحی ناسوت مشکل است؛ ولی خدای تعالی در کار خود مهارت دارد. در این مسیر، کسانی هستند که به تیغ جراحی خداوند راضی می‌شوند و برخی خود، تیغ جراحی حق تعالی می‌گردند. گروه اخیر بسیار شیدا هستند؛ وگرنه جدایی از ناسوت، ناسوتی که ذره ذره‌ی بدن و تمامی نفس‌های ما از آن است، آسان نیست. خدای تعالی، چنان ناسوت را از پوست، گوشت و فرزندان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که صاحب ذوالفقار حیدری است، جدا می‌کند که ریسمان به گردن او می‌اندازند و همسر ایشان را محاصره می‌نمایند و تیغ به گردن نیمه جان ایشان که نقش زمین شده بود، می‌گذارند. ناسوت



به هر چیز و هر کس فشار می‌آورد؛ به کوه و یا به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام .

روشنای ۱۱

مدد الهی برای زدایش حب‌های ناسوتی

مسیر الهی بی‌راهه است و در آن سنگلاخ‌های فراوانی وجود دارد. رشد معنوی همراه با خاموشی ناسوت است که آغاز می‌شود. پرواز در آن سوست و باید سنگ‌های به پا بسته شده را آسیاب کرد. آن هنگام است که انسان خود را در زیر سایه‌ی اطاعت خدای تعالی قرار می‌دهد و حب خدای تعالی نیز به او تعلق می‌گیرد و خداوند پزشک جراح آدمی می‌شود. باید خود به خرد کردن ناسوت شروع کنی. «تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز». حافظ خود می‌خواهد حرکت کند؛ ولی گاه می‌شود که خداوند متعال مدد می‌نماید و سنگینی‌ها را می‌زداید.

روشنای ۱۲

مکر ناسوتی الهی در سالکان و واصلان

مکر خداوند متعال همه را در ناسوت شامل می‌شود. واصلان راه و سالکان مسیر الهی نیز از مکر خداوند ایمن نیستند. گاه به

سالک راه، بی‌راهه‌ها را نشان می‌دهند. سالک در این بی‌راهه‌ها هرچه بیش‌تر پیش رود، بی‌راهه‌ها بیش‌تر و عریض‌تر می‌گردد و نمایانی و جلوه‌گری راه نیز بیش‌تر می‌شود. باید به خداوند پناه برد و در مسیر حق استقامت نمود تا خیر جزیل و وصول به حق حاصل آید.

در این جا شایسته است پرده از مکر الهی در برخورد با واصلان برداشته شود. در واصلان مکر الهی این‌گونه است که آنان را که واصل شده‌اند راحت نمی‌گذارد و چنان آنان را به این در و آن در می‌زند تا آنان را از خود دور کند. خداوند کسانی را که به الله مشغول شده‌اند به دنیا مشغول می‌دارد. در این صورت واصلان چون به ندای عقل، دستور الهی برای آنان رسیده است، باید اطاعت کنند و آن امر دنیایی را به پایان رسانند؛ ولی این برای وصول و صحبت با یار مناسب نیست و واصل، صحبت یار و دل شب، تاریکی، سکوت و گرسنگی را می‌طلبد و حال آن‌که اگر به دنیا و امور دنیوی مشغول شود و مجبور گردد برای رفع حاجت نیازمندان به اقدامی دنیوی دست یازد، از عبادت خود باز می‌ماند و از یار، وصول، سکوت و تاریکی دور می‌شود و شاید نتواند به خاطر دوستان، خود را تازیان‌ه‌ی گرسنگی زند که این‌ها همه دست خداست و خداوند خواسته است.

حال واصل مثل عاشقی است که معشوقه به او کاری غیر از

عشق بازی دهد و او هم دنبال آن کار رود و فکر کند آن کار اصالت دارد؛ در حالی که معشوقه بیش تر انسان را دست می اندازد و بارها و بارها عاشق را امتحان می کند.

روشنای ۱۳

لذایذ مؤمن و آرامش اعصاب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «حَبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ الثَّلَاثُ: النساء، والطيب، وجعل قرّة عيني في الصلاة». زن، عطر و نماز از مظاهر دنیا و ناسوت است و لذت مؤمن در آن می باشد. باید دانست «طیب» تنها به معنای به کاربردن عطر یا روغن نیست، بلکه به صورت کلی پاکیزگی و بهداشت مورد نظر است و طیب، شیک و تمیز بودن را در بر می گیرد. انسان های تمیز به طور حتم خوش فکر و خوش ذهن و دارای اعصابی آرام هستند، اما انسان های کثیف و نامرتب، به طور غالب اعصابی به هم ریخته دارند.

روشنای ۱۴

کسی جز حق تعالی در دنیا نیست

اول دنیا چیست؟ می گویند: هیچ. می گفت:



دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ

ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ

دانی که ز آدمی چه ماند پس مرگ

مهر است و محبت است و باقی همه هیچ

عارف می خواهد در دنیا به این مطلب دست یابد که هر چه

هست حق است و کسی جز حق نیست. عارف، خود به حساب

خود می رسد و آویزه ی دل او: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا»^گ

است. او می گوید: من «میت علی وجه الارض» هستم. من از

خویشتن خویش مرده ام. دیگران به این معرفت دست نمی یابند،

ولی باید کسی آنان را به چنین منزلی برساند و همه چیز؛ اعم از

مال، منال، دنیا و زندگی را از آنان بگیرد. چنین معنایی برای

برخی پیش از مردن حاصل می شود و برای بعضی نزدیک مردن.

برای بسیاری نیز این معنا به گاه مردن دست نمی دهد. آنان کسانی

هستند که بیمار از دنیا می روند. وقتی مأمور الهی می خواهد آنان

را خفه کند و جان آنان را بگیرد باز هم آنان در نفسیت خود غرق

هستند و باز هم از نفسیت خود بحث می کنند. بعضی مرگ را

می بینند ولی باورشان نمی شود و به آن راضی نمی شوند. آنان

خداوند را دشمن می بینند و می گویند: این خدا بود که دنیا را از

من گرفت. اوست که مال مرا می گیرد. آنان با حق درگیر می شوند.



با خداوند درگیر می‌گردند. حاضر نیستند بمیرند و به آن راضی نیستند. او می‌بیند همه‌ی دارایی‌های او از دستش می‌رود ولی آنچه را از دست می‌دهد مال خود می‌داند. او نمی‌گوید زندگی مال حق است و آن را به عنوان امانت به دست من داده است. تفاوت مؤمن و غیر مؤمن در همین نکته است.

خداوند به انسان توفیق دهد به قول قدیمی‌ها که می‌گفتند: خر مردم را یک وری سوار شوید تا هر وقت گفت بیا پایین، راحت پایین بیایی، انسان باید بتواند راحت از دنیا بگذرد. دنیا متاع حق است و باید یک وری سوار شد. نمی‌شود دو بدین چنگ و دو بدان چنگال کرد و گفت یک وری هستم. کسی که دنیا را از دل خود بیرون کرده است و به قول معروف یک وری سوار آن شده است از دور پیداست:

کسی که عاشق است از دور پیداست

دو چشمش مست و شوخ و شیدا است
 اهل دنیا از اهل حق بسیار مشخص و متفاوت هستند و هر یک را به راحتی می‌توان شناخت. خداوند به انسان لطف کند راحت از سر خویش برخیزد نه آن‌که بلندش کنند و زیر بغلش را بگیرند تا به سختی بلند شود. اگر کسی در حصول این معنا سستی کند و نتواند از دنیا دل برکند ضربه‌ی پای فرشتگان است که بر پشت او فرو می‌آید تا او را به برزخ برند اما اگر خود او برخیزد هم راحت



است و هم مورد احترام فرشتگان است و آنان از او استقبال می‌کنند نه آن‌که با پای خود بر پشت او بزنند.

فرد واصل می‌بیند این حق است که در او سیر می‌کند و او واقف است و بقایی غیر از بقای پیش از فنا برای او نیست. او خیال و وهم هم نیست و «بالاخره» و «در واقع» نیز بر نمی‌دارد و حتی «باور» هم نیست؛ چرا که باور، دل می‌خواهد و او دلی ندارد. او همه چیز خود را ریخته است و چیزی با خود ندارد. البته، فردی که به جز خود را نمی‌بیند و فقط خود را می‌شناسد و تنها خود را دارد نمی‌تواند بی‌خودی خود را فرض کند و همواره خودی خود را یدک می‌کشد اما اصلا زبانی ندارند تا زبان آنان الکن گردد و باوری ندارند، بلکه در توحید محض فانی هستند. توحیدی که پایان ندارد و تمام نمی‌شود. همه‌ی توحید ابتدای راه است و «رسیده» و «واصل» در آن نیست. تفاوت رفتارها و برداشت‌ها همواره وجود دارد. برای نمونه گلی در باغ است که عارف با دیده‌ی عبرت و ظهور به آن نگاه می‌کند، عروسی آن را بو می‌کند و می‌چیند و فرد دیگر که احساسی ندارد ممکن است آن را پرپر نماید. عارف می‌بیند منکری واقع می‌شود ولی آن را فاعل مباشر می‌بیند و کسانی که پشت این فعل وجود دارند تا حق تعالی را مشاهده می‌نماید و فشار همه را تنها بر فاعل مباشر وارد نمی‌آورد و تمامی سبب‌ها و فاعل‌های تسبیبی را می‌بیند و تنها بر کار پدر، محیط، استاد و جامعه بسنده نمی‌کند، بلکه همه چیز را



با هم ملاحظه می‌کند. او سبب‌ها، علت‌ها، قدرت‌ها، اجداد، جامعه، محیط و حق تعالی را با هم نگاه می‌کند.

روشنای ۱۵

زدایش تعلقات

کسی که می‌خواهد دنیا را از خود بزاید مانند شناگری است که باید به عمق دریا فرو رود. وقتی انسان در آب مشغول شنا کردن است، آب در جهت مخالف روی بدن او در حال حرکت است و شخصی که در آب فرو می‌رود، درون آب موجی به راه می‌اندازد و آب‌ها به کناری می‌رود و او به تنهایی به زیر آب می‌رود. البته ممکن است چند حباب را در این مسیر با خود زیر آب ببرد؛ ولی بعد از مدتی حرکت به سمت دل دریا و عمق دریا هیچ حبابی با او نمی‌ماند. کسی که به سوی حق تعالی حرکت می‌کند باید حباب تمامی تعلقات دنیایی از او زدوده شود و نمی‌شود برای به زیر آب و به ژرفای آن رفتن حبابی با خود برد وگرنه به عمق نرفته است.

روشنای ۱۶

بهترین‌های دنیا، بدترین آن

در روایت است: «بهترین امور دنیا بدترین آن است». عسل بهترین خوراکی دنیوی است که استفراغ زنبور است. ابریشم

بهترین پارچه است که از مدفوع کرم درست شده است. بهترین امور دنیا به بدترین آن پیچیده شده و همواره با درد و ناراحتی همراه است. بهترین غذایی که برای مگس است و آن را به بهترین آواز و می‌دارد، فضولات انسانی است. بهترین غذای کرم خاکی خاک است. هرکس بهترین غذا را می‌خورد که در واقع بدترین آن است و خوبی آن به طور شخصی است؛ چرا که بهترین چیز نزد بعضی گاه بدترین آن نزد دیگران است.

روشنای ۱۷

زندادان دنیا

دنیا زندان است؛ اما نه برای همه، بلکه برای افراد بسیار بزرگی که از بزرگی خود نمی‌توانند در دنیای کوچک حرکت کنند و حرکت آنان دنیایی را به هم می‌ریزد؛ از این رو دنیا زندان آنان است. دنیا زندان اندیشمندان، مخترعان، مکتشفان، صاحبان فکر آزاد و زحمت‌کشانی است که با تلاش خود، سختی‌ها را بر خود هموار نموده‌اند و موجب راحتی بسیاری از آدمیان گردیده‌اند. راحتی کسانی که گویا نباید حق اکتشاف، اختراع، تولید علم و صنعتی داشته باشند و این مهم گویا تنها به عهده‌ی فقیران و مردم مستضعف جامعه است. مردم، هزینه‌های تولید علم و رشد عالم

را می‌پردازند و افراد راحت‌طلب و عافیت‌خواه بهره‌ی آن را می‌برند.

روشنای ۱۸

سوز و گداز رباط دنیا

افرادی که در عالم ناسوت زندگی می‌کنند بر آن دوام و بقای همیشگی ندارند و باید از این منزل بگذرند و به سرای آخرت در آیند. با آن‌که دنیا خود حقیقت دارد و دایمی است اما ناسوتیان تنها دوره‌ای کوتاه را در آن منزل می‌کنند و باید در بامدادان مرگ به منزلی دیگر کوچ نمایند. این نکته بسیار مهم است که آدمی ناسوت را یک مسیر و یک ایستارگاه موقت بداند که البته در سیر تکاملی و وجودی وی مهم‌ترین نقش را دارد. نمی‌توان و نباید به منزلی که ابدی نیست و اصالت ندارد دل بست، بلکه باید به آن تنها به عنوان یک ابزار نگریست و نگاه آلی به آن داشت و خود را با آن برای جهان‌های دیگری که پیش روی آدمی قرار می‌گیرد و از همه‌ی آن به جهان واپسین یاد می‌شود آماده نمود. همه‌ی سوز و ساز، موت و حیات و تکلیف دنیا برای بروز جوهر آدمی است که در غیر این صورت، در دنیا ثبات و قراری وجود نخواهد داشت. هرچه می‌آید، می‌رود؛ هرچه ساخته شود، خراب می‌گردد و هرچه به پا می‌شود، فرو می‌ریزد، خواه ساخته‌ی دست بشر باشد

یا امری طبیعی و آفریده‌ی خداوند باشد. خدایی که دنیا، زمین و آسمان را خلق نموده و آب، باد و همه‌ی موجودات دنیوی را رونق داده است، روزی تمامی ناسوتیان و نه عالم ناسوت را متلاشی می‌کند و هر چیزی را از هر چیزی رها می‌سازد و خاموشی و بی‌فروغی را بر همه‌ی ناسوتیان حاکم می‌گرداند. قرآن کریم سخن از: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^۱ به میان می‌آورد. ناگهان خورشید با تمامی عظمت خود بی‌فروغ می‌گردد و تمامی جلوه، نقش و نگار خود را از دست می‌دهد. ستارگان زیبای آسمان دنیا تیره و تار می‌شود. کوه‌های پرهیبت و پر وقار مضطرب و متزلزل شده، توان و قراری در خود نمی‌بینند و پریشان به دنبال پایان جلوه‌ی ناسوتی خود گام بر می‌دارد. دریاها متلاطم می‌گردد. آسمان می‌شکافد. آب‌ها، خشکی‌ها و تمامی زمین به سوی نابسامانی پیش می‌رود. ظلمت در همه جا لنگر می‌اندازد. آفریننده‌ی این جهان همه‌ی صنعت خود را به هم می‌ریزد و دیگر از ما، من، سوز، ساز، بقا و دوام خبری نیست. برای نمونه می‌توان به بازی‌های کودکانه مثال زد که این بازی‌ها اساس و بقایی ندارد و تنها سرگرمی است و بس. هنگامی که در میان کوچه، آجرهای فراوانی ریخته می‌شود، این بچه‌های محل هستند که پیش از

۱. تکویر / ۲-۵.

مالک و بنا و کارگر به سراغ آجرها می‌روند و آجرها را با سلیقه‌ی خاصی به طور مشبک بر روی هم قرار می‌دهند تا جایی که دیگر امکان ادامه‌ی کار باقی نمی‌ماند و وقتی کار تمام شد و ساختمان زیبایی بنا گردید ناگهان با یک حرکت و حمله، همه‌ی آن بنا روی زمین ریخته می‌شود و خراب می‌گردد و کودکان از خراب شدن آن لذت می‌برند. آن‌ها در واقع لذت خود را در ساختن و خراب کردن می‌بینند. می‌توان در مقایسه‌ای محدود و تنزیلی، ساخت دنیا و پایان آن را این چنین ترسیم نمود. خداوند می‌سازد و خراب می‌کند با این تفاوت که غرض فاعلی کودکان با غرض فاعلی حق متفاوت است؛ اگرچه هر دو کار در نوع زوال و بی‌دوامی همگون است و هر دو برای زمان معین و محدود برپا می‌شود و غایت این زمان محدود مهم است، نه شخص دنیای گذرا.

انسان باید در دنیا برای زندگانی آخرت آمادگی کسب کند و دنیا را محلی ثابت و آرامگاهی همیشگی نداند. کار، کوشش، تلاش، ساختن‌ها و خراب کردن‌ها امری موقت و محدود به شمار می‌آید و برای هیچ کس مُهر بقای ابدی بر خاک دنیا زده نشده است که دوام ناسوتیان در دنیا ممکن نیست.

بزرگ‌ترهایی که خود را مشغول ساخت و ساز و کارهای اساسی می‌بینند، در این جهت و در بی‌دامی کارهای آنان با

کودکان تفاوتی ندارند. پایداری خشت‌هایی که آنان بر روی هم می‌چینند، ناآرام و موقت است و آن‌ها نیز مانند کودکان، عمر خود را سرگرم سپری شدن آن می‌سازند و دیگر هیچ. از این رو اگر کسی با دید محدود و موقت به دنیا نظر کند و دنیا را منزلی از مسیر خود بداند، آگاه است و می‌تواند نتیجه‌ی زحمات خود را پیدا کند؛ ولی بسیاری از بناهای فکری و عملی ما اساس دنیوی دارد و تنها دارای اثر ابدی است. ما در عالم خیال فرو می‌رویم و خود را غرق می‌سازیم و بعد از مدتی همه‌ی خیال‌های پیچیده‌ی ما فرو می‌ریزد و روشن می‌گردد که اندیشه‌های کودکانه از ما دور نگشته و ما کودکی بیش نیستیم و هرگز بلوغ و رشدی در خود پیدا نکرده‌ایم. دنیاداران، سیاست‌بازان و مردان زورمدار و زراندوز و حيله‌گر، چیزی جز همین بازی کودکانه نمی‌دانند و به چیزی بیش‌تر از آن نیز نمی‌رسند. پس غرض از این بازی چند روزه‌ی دنیا، خودیابی و بازیابی آدمی است و تمام موجودات دنیا وسیله و ابزاری برای این بازیابی می‌باشند و از خود اصالتی ندارند. همه‌ی بناهای رفیع و دقیق دنیا برای چنین امری است؛ خواه ساخته‌ی دست قدرتمند و توانای خداوند منان باشد یا به دست بشر بنا نهاده شده باشد. روزی همه چیز فرو می‌ریزد و بی‌فروغ و نابود می‌گردد و آن‌گاه قانون: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۱ خود را ظاهر می‌سازد و در دنیای واژگون شده جلوه می‌کند. حق

تعالی نیز بر تمامی ساخته‌های مادی، مَهر فنا می‌زند و آنچه در این خاکدان نقش زده است، از نقش می‌اندازد و منزل اهل فنا را به دیار بقا می‌کشانند و ثمرات دنیا را در سرای بقا ظاهر می‌گرداند.

روشنای ۱۹

رهایی از غصه‌های ناسوت با تفکر بر ابدیتی بی‌انتهای

اگر از کسی که موشی را می‌بیند و از آن می‌گریزد گویی که شیرینی درنده و خشمناک را دیده است، پرسیده شود چرا می‌گریزی؟ برای آن پاسخ مناسبی ندارد. بسیاری از غم‌ها و لذا یذ نیز این‌گونه است؛ یعنی غم و لذت هر دو خیالی بیش نیست و ارزش وجودی چندانی ندارد. این افراد غم چیزی را می‌خورند که نیست و لذت چیزی را می‌برند که وجود ندارد. بر این اساس، اگر کسی بخواهد دل از دنیا برهاند و مشکلات دنیا را همان‌گونه که کوچک و حقیر است کوچک ببیند؛ باید درباره‌ی بی‌نهایت بیاندیشد و دل درگرو ابدیت بسپارد.

روشنای ۲۰

آسیب‌های دنیا

دنیا، خانه و صاحب‌خانه نمی‌شناسد و هرچه را در خود می‌پروراند به آن آسیب می‌زند و در پایان، آن را گرفتار حرمان و

هجران خود می‌سازد.

دنیا کودک، پیر، جوان، ثروتمند و فقیر نمی‌شناسد و هر شخصی را از اریکه‌ی عزت و قدرت - هرچند به گونه‌ی صوری و ظاهری باشد - به زیر می‌آورد و هر نوع لذت و عزت را در همین دنیا از همه باز می‌ستاند.

روشنای ۲۱

غافلان و هوشمندان

درست است که دنیا و ناسوت را نمی‌توان انکار کرد، اما ناماندگاری ناسوتیان را نیز باید در نظر داشت. اهل دنیا از این معنا غافل هستند و آنان که دل درگرو امور دنیوی و خوشی‌های آن نبسته‌اند با توجه به مرتبه‌ی رهایی از این تعلق خاطر، هوشمندی بیش‌تری دارند.

روشنای ۲۲

گذرایی غم‌ها و خوشی‌ها

مؤمن می‌تواند به زبان عامیانه بگوید: دنیا هیچ غمی ندارد. اندوه آن از بی‌خردی و سست فکری است. دنیایی که نه برای خوبان می‌ماند و نه برای زشت‌سیرتان، چه بهره و استفاده‌ای می‌تواند داشته باشد که ضرر و زیان آن چه باشد؟ زشتی آن می‌گذرد و زیبایی آن نیز می‌رود، سرورش سپری می‌شود و عزا و اندوهش نیز پایان می‌پذیرد.

روشنای ﴿۲۳﴾

آمیختگی لذت و درد گذرای دنیا

هر کس به نوعی گرفتار دنیا می‌گردد و خود را اسیر آن می‌سازد. رهایی از دنیا آسان نیست؛ ولی این امر دلیل بر عظمت و بزرگی دنیا نیست، بلکه دلیل بر کوچکی دل آدمی و اهل دنیا می‌باشد. در حقیقت کسی که دنیا را بزرگ می‌داند، کوچک است. می‌توان کوچکی دنیا را به مورچه تشبیه کرد. اگر از این دنیا که بیش از یک مورچه نیست، کله و پاچه‌اش را به ما بدهند، چیزی نمی‌شود؛ پس نه لذت دنیا لذت است و نه مشکل آن مشکل می‌باشد؛ چون غم و لذت دنیا گذرا و ناپایدار است؛ بر این اساس، بیماری، قرض، شکنجه و عذاب دنیا که گذراست مشکل نیست، از این رو نمی‌تواند اهمیت فراوانی داشته باشد. لذت دنیا با درد فنا آمیخته شده و همراه هر درد آن، لذتی نهفته است.

روشنای ﴿۲۴﴾

بزرگی و محنت بیش‌تر

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که نقطه‌ی پرگار ممکنات و گل سرسبد سلسله‌ی هستی است «ان الرجل لیهجر»^۱ می‌شنود و سخن از «ما

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۶۶.

أوذی نبی مثل ما أوذیت»^۱ سر می‌دهد.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که در جنگ خیبر می‌جنگد و صاحب ذوالفقار است ریسمان بر گردن حضرتش می‌افکنند و طعم تلخ بیعت را در ذایقه‌ی خود احساس می‌کند. امام حسن علیه السلام که روزی بر دامان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با زنی آن‌چنان و یارانی نامرد رو به‌رو می‌گردد. امام حسین علیه السلام که در نماز جماعت، خود را بر شانه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار می‌داد، شمر را بر سینه‌ی خود می‌بیند. بدن فرستاده‌ی امام حسین علیه السلام به کوفه؛ یعنی حضرت مسلم ابن عقیل علیه السلام به کوچه و خیابان کشیده می‌شود و دو فرزند ایشان به دست حارث مبتلا می‌گردند. یوسف که عزیز و دردانه‌ی یعقوب است به چاه، غربت، زندان و تهمت گرفتار می‌گردد و زیبایی وی برای او مشکل آفرین می‌شود.

روشنای ﴿۲۵﴾

کوره‌ی مشکلات دنیوی

دنیا یعنی حادثه و حدوث ذاتی. حدوث و حادثه شأن عالم ماده و دنیاست. دنیا با حادثه‌ها و مشکلات است که دنیا می‌شود

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶.

و معنا می‌پذیرد. مشکلات است که دنیا را می‌سازد. آدمی در کشاکش حوادث است که پخته و ساخته می‌شود.

روشنای ۲۶

نیکوکشی زشت سیرتان دنیا مدار

درست است که دنیا همواره به نام اهل حق تازه و زنده بوده است، اما دنیا دون‌پرور است و پست بنیادان را برتری می‌دهد. دنیا و اهل آن کم‌تر می‌توانند خوبان راست قامت را تحمل کنند. آنان مردگش و راست‌شکن هستند.

روشنای ۲۷

ارزش ناسوت به مبارزه‌ها

دنیایی که در آن گرگ نباشد، ارزش میش بودن شناخته نمی‌گردد و میش بودن معنایی ندارد. اگر پلیدی نباشد، چگونه می‌توان پاکی را لمس نمود؟ ارزش عالم ناسوت، دنیای مادی و زندگی بشری به این است که در آن می‌توان از همه‌ی زشتی‌ها و بدی‌ها دیدن کرد و با همه‌ی اقسام آن برخورد داشت و از نزدیک به خدمت هر یک رسید و یا در خدمت هر یک از آن در آمد و یا آن را به خدمت خود مشغول ساخت. در دامان پلید این دنیا است که زشت و زیبا با هم به مبارزه برمی‌خیزد و خوبی‌ها جلوه پیدا

می‌کند و زشتی‌ها شناخته می‌شود. مبارزه میان زشتی‌ها و زیبایی‌ها از بهترین مبارزه‌های طبیعی عالم ناسوت است و ارزش ناسوت نیز به همین مبارزه می‌باشد. در میدان دنیا است که باید هر کس و هر چیزی بجنبد و به سختی مواظب خود باشد تا خوراک دیگری نگردد؛ چون فراوانند موجوداتی که می‌توانند فرد یا چیزی را بخورند، حتی اگر فرد ضعیف آن شیری باشد. این دنیا استبدادی را به وجود آورده است که اگر شیر هم مواظب خود نباشد، ممکن است موشی او را تکه تکه کند، ببلعد و بر این کار خود فخر و مباهات نماید و ممکن است روباهی نیز با سلام و صلوات، موجود ظریف و ضعیفی یا گاه موجودی قدر را خوراک خود سازد و بر سر نعش آن اشک و آه بریزد و نذر و نیاز داشته باشد. این ظرافت‌هاست که به دنیا ارزش می‌دهد و مبارزه، جنبش، حرکت، دفاع و جنگ را ایجاب می‌کند و موجودات را امیدوار می‌سازد. این دنیا است که به همه‌ی موجودات از انسان و حیوان گرفته تا دیگر پدیده‌های ناسوتی توان می‌دهد و آن‌ها را به راه می‌اندازد و به تلاش و امید می‌دارد. پست‌ترین افراد این جنگل طبیعی کسانی هستند که تسلیم می‌شوند و از حرکت می‌ایستند، خود را می‌بازند و امید و آرزو را از دست می‌دهند. این‌گونه افراد استعداد فناپذیری و نابودی خود را در خود به فعلیت می‌بخشند و خود را بدون حکم قاضی به نیستی محکوم می‌نمایند و توان و

نیرو و هستی خود را نابود می‌سازند.

ارزش دنیا برای افراد، به وسعت میدان مبارزه‌ای است که آنان برای خود برگزیده‌اند. در هر صورت و هر وضعیت و با هر شرایطی می‌شود جنگید و در مقابل قوی‌ترین نیروها مقاومت کرد و آن‌ها را شکست داد. چنین انگیزه، حرکت و تلاشی در صورت شکست و نابودی نیز مبارک و قدسی می‌باشد و قابل احترام است. کسانی که به دنبال زندگی بی‌زحمت و بدون رنج و تلاش می‌باشند و از جدال و درگیری خوف دارند هرگز معنای درست زندگی و دنیا را نفهمیده‌اند. افرادی که از شکست می‌ترسند و از دشمن هراس دارند گرفتار عقده‌ی حقارت نفس و خودکم‌بینی هستند. آنان بیمار و نیازمند درمان می‌باشند.

باید به دنیا نگاه کرد و دید دندان‌های تیز و بلند‌گرگ، شیر، ببر و پلنگ از چنان زیبایی و لطافتی برخوردار است که به سختی می‌توان آن را با زیباترین اعضا و جوارح آن حیوانات مقایسه نمود. در چنین دنیایی است که قدرت و مقاومت بروز پیدا می‌کند و شهامت و شهادت مفهوم می‌یابد و خوبی‌ها تثبیت می‌شود؛ پس آن‌هایی که از برخورد هراس دارند و به خود ضعف و سستی راه می‌دهند هرگز نمی‌توانند چیزی را ثابت کنند. آنان گذشته از آن‌که خود را از دست می‌دهند و به پوچی می‌رسند. کسانی در این دنیا می‌مانند که هراس را از خود دور می‌سازند؛ ولی آنانی که

با هراس زندگی می‌کنند، در حال حیات هم مردگانی بیش نیستند و کاری از پیش نمی‌برند و امکان بقا و استمرار خود را به پایین‌ترین درصد می‌رسانند.

روشنای ۲۸

مدیر الهی

دنیایی که ما داریم پر از هرج و مرج است؛ چرا که ناظم و مدیری الهی بر آن حاکم نیست، و این‌گونه است که وضعیت دنیا همیشه نابسامان است تا عصر ظهور پیش آید.

روشنای ۲۹

کوچکی دنیا

دنیا دنیاست. دنیا کوچک است؛ خواه ما باشیم و دل بر آن ببندیم و خواه از آن دل برگیریم، همان‌طور که برخی آن را در بر گرفتند و بسیاری نیز چون سیاهی لشکر دل بر آن بستند.

روشنای ۳۰

خردی دنیا

دنیا به قدری کوچک و خرد است که بزرگی در آن جای نمی‌گیرد.

روشنای ﴿ ۳۱ ﴾

تماشای کوچک بودن دنیا

اگر آدمی بخواهد کوچکی دنیا را به تماشا نشیند، می‌تواند از راه تحقیق و نیز از راه تعبد یاری جوید، یا خود را متعالی سازد، عظمت بخشد و به کمال مطلوب رساند تا کوچکی دنیا و پستی نامتتهای آن را نسبت به کمالات معنوی دریابد که راهی بس مشکل است و یا این‌که به بررسی و تحقیق مشغول گردد که این نیز راهی بس دقیق و ناهموار است و کم‌تر کسی به قله‌های بلند آن می‌رسد.

روشنای ﴿ ۳۲ ﴾

دنیامدار؛ کوچک‌تر از دنیا

دنیا با همه‌ی بزرگی خود بسیار کوچک است و کوچک‌تر از دنیا، دل فردی است که اسیر و گرفتار آن می‌شود. کوچکی جسم ما نباید دنیا را در نظر ما بزرگ جلوه دهد؛ بلکه باید از صمیم قلب و با باور دل گفت: دنیا کوچک است و کوچک‌تر از آن دل فردی است که گرفتار دنیا شده است و دل‌بستگی فرد به آن، دلیل بر بزرگی دنیا نمی‌شود.

روشنای ﴿ ۳۳ ﴾

بی‌باکی و ناآگاهی دنیامداران

اگر مورچه، کاسه را اقیانوس ببیند، باکی نیست؛ زیرا مورچه است؛ ولی اگر آدمی دنیا را - که به قدر کاسه نیست - بزرگ ببیند و از آن اقیانوس بسازد، فردی بی‌باک و به دور از بینش و آگاهی است.

روشنای ﴿ ۳۴ ﴾

شجاعت شکست دنیامداری

برداشتن در خیبر و بر خاک مالیدن پشت دشمن توسط حضرت امیر مؤمنان علیه السلام اگرچه شجاعت است، شکست دنیا به دست آن حضرت و به خاک مالیدن آن، که تنها در توان آن امام همام علیه السلام بوده است، تمامی شجاعت است. حضرت علی علیه السلام دنیا را مبال در مبال^۱ و آب بینی حیوان^(۱) و استخوان میته در دست جزامی^(۲) می‌داند. فهم و درک گفتار آن حضرت برای هر کس آسان نیست و تقید به آن نیز جز از مؤمنان و معتقدان به حق امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۴۰.

۱. نهج البلاغه، خ ۳ (خطبه‌ی شفشقیه).

۲. نهج البلاغه، ص ۵۱۰.

تعبد به کلام آن حضرت علیه السلام عین تحقیق است و کسی اعتقاد به گفتار آن حضرت پیدا می‌کند که محققى توانا در این زمینه باشد؛ ولی گفتن و دیدن کجا و بودن کجا. آن حضرت و اولیای راستین الهی علیهم السلام در این مقام بوده و حتی دنیا برای آنان کوچک‌تر از این امور بوده است و عباراتی رساتر از آنچه گذشت برای بیان مطلب نیافته‌اند و گرنه این سخنان را هم نمی‌آوردند و این گفتار تنها حکایتی از این معنا می‌باشد و بس. رسیدن به این مقام و بودن در این مقام، خود با هزاران هیئات توأم است. دم زدن از این معنا در خور هر دهان، اندیشه و گفتاری نیست.

هر کس به گفتار و یافته‌های اولیای راستین الهی بنگرد و چگونگی معرفی دنیا توسط آنان را مشاهده کند، بارزترین نمونه‌ی این گفتارها را در سخنان ملکوتی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می‌یابد. آن حضرت، شجاعت گفتار را در بیان این معنا از خود ظاهر ساخته‌اند.

کسانی که در یک تار موی دنیا غرق هستند و به راحتی می‌توان آن‌ها را خرید و اسیر و بنده نمود هرگز سزاوار درک این معنا نیستند و راهی برای رسیدن به این معنا ندارند و روندگان راه معنا را هرگز نمی‌بینند و تنها باید بر سخن‌سرایی آن دل خوش دارند و بس.

نهایت سیر و سلوک درک این معناست و جز دریافت این معنا

راه دیگری برای یافتن پایان سلوک و وصول نیست؛ ولی هیچ یک از این حقایق در شناساندن حقیقت دنیا و معنای آن به اهل دنیا کمکی نمی‌کند و بازگویی دنیا برای اهل آن به طریق دیگری است که در ابتدای این نوشتار گذشت.

باید توجه داشت تعداد اندکی که در این راه نبودند و این حقیقت را نیافته بودند به ناگاه این راه را می‌یابند و خود را از گرداب بلا می‌رهانند، همان‌طور که بسیاری به گمان آن‌که در این راه می‌باشند، خود را به هلاکت انداخته و بدون آزمایش و آگاهی در اقیانوس بی‌پایان دنیا از لحاظ کم و نه کیف گرفتار شدند. آنان به موری می‌مانند که خود را در میان کاسه‌ی آبی گرفتار می‌سازند و کاسه‌ی آب را اقیانوس می‌پندارند.

روشنای ۳۵

اولیای الهی و دوری از دنیا

اگر دنیا را از ما بگیرند، هستی خود را از دست داده می‌انگاریم و خود را نیست می‌دانیم و چنانچه آزادی دنیوی را از ما سلب کنند، پژمرده می‌شویم و در صورتی که غذای مادی را از ما دور دارند، رنجور می‌گردیم؛ در حالی که اولیای الهی با دوری از این‌گونه امور شکفته‌تر، شاداب‌تر و با نشاط‌تر می‌گردند و خود را در عیش و مستی دایم می‌یابند.

روشنای ﴿۳۶﴾

درگیری با دنیامداران

بسیاری از درگیری‌هایی که برای حضرات انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام با اهل دنیا پیش آمده برای آن بوده است که اهل دنیا از خداوند و امور معنوی بی‌بهره بوده‌اند، از این رو از آنان‌ها دست بر نمی‌داشتند تا بلکه آنان را به راه صواب و هدایت در آورند. البته آنان امر راهنمایی و ارشاد خود را با صفا و گذشت بسیار انجام می‌دادند و ظهور چنین صفایی دلیل گویایی بر حق بودن آنان می‌باشد. پیامبران الهی مبانی و عقاید خود را به بیانی شفاف و روشن به گوش اهل دنیا می‌رساندند و هیچ‌گونه ابهام، زمینه‌ی برداشت انحرافی و کج‌روی را در تبلیغ خود باقی نمی‌گذاشتند.

روشنای ﴿۳۷﴾

لذایذ دنیامداران و شیرینی‌های معنوی

آن‌گونه که دنیامداران و اهل دنیا از دنیا می‌گویند و به تمجید و تعریف آن می‌نشینند و از آن استقبال می‌کنند و شب و روز خود را برای آن می‌گذارند، دنیا چنین ارزش و تعریفی ندارد و قابل استقبال نیست. کسانی که شیفته و عاشق دنیا هستند مزاج سالم و درستی ندارند و آلودگی نفسانی است که آنان را به دنیاطلبی کشانده است. اگر کسی مزاج سالم داشته باشد، می‌داند لذایذ

مادی آن‌قدر شیرین و گوارا نیست و این‌گونه لذایذ برای کسانی شیرین است که لذایذ معنوی را در ذائقه‌ی خود نیافته باشند.

دل‌بستگان به دنیا بیماری‌های نفسانی فراوانی دارند و به همین سبب است که از وابستگی‌های خود نگران نمی‌شوند. دنیا برای کسی شیرین نمی‌ماند و اهل دنیا نیز کامی از دنیا نمی‌برند. آنان همواره در طول عمر خود دچار زیاده‌طلبی و کثرت‌خواهی می‌باشند و این‌گونه است که نمی‌توانند از داشته‌های خود لذت ببرند. تنها نتیجه‌ی رو آوردن به دنیا دوری از خویشتن است و به جای کام‌یابی و سیراب شدن، تشنگی را در پی می‌آورد. لذایذ دنیا هم‌چون سرابی است که آبی ندارد تا چه رسد به آن‌که گوارا باشد، بلکه تنها غفلت و باطل شدن عمر و تضييع آن را به دنبال می‌آورد. اگر لذایذ دنیوی شایسته بود، بزرگ خردمندانی هم‌چون اولیای الهی کم‌تر از ذره‌ای از آن را رها نمی‌کردند و تمام کوشش خود را برای به دست آوردن آن به کار می‌بردند.

ترک دنیا از ناحیه‌ی انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام و بزرگ عاقلان اهمال و سست‌کاری نیست؛ بلکه از روی فراست و حکمت است. کسانی که به سوی دنیا حرکت می‌کنند عقل درست و ایمان قوی و بالایی ندارند. اعتقاد به حق و مبدء و معاد است که انسان را از دل‌بستگی به دنیا و لذت‌های آن باز می‌دارد. افراد با ایمان و شایسته خود را اسیر دنیا نمی‌کنند. کسانی که دل به دنیا

می‌بندند و از دنیا به خوبی یاد می‌کنند افرادی ناآگاه از حقیقت دنیا هستند که از سلامت روانی و مزاجی برخوردار نمی‌باشند. حقیقت امر این است که دنیا زوال‌پذیر و ناپایدار است؛ زیرا زوال‌پذیری بر سراسر ماده و ناسوت چیره است. ماده وصف ناپایداری و زودگذری را همواره با خود دارد. بر این اساس، سخن بر سر نفی یا ترک دنیا نیست؛ بلکه مقصود این است که وقتی اهل دنیا از لذت‌های دنیوی سخن سر می‌دهند و به خیال خود سرمست می‌باشند؛ سخن درستی بیان نمی‌کنند و لذا لذت‌های دنیوی آن‌گونه که اینان می‌گویند نیست؛ زیرا هر وصولی از آن با فقدان و هر لذتی از آن با حرمانی همراه است. هستی دنیا به ماده و ماده در دامان زمان و زمان نیز در بستر ماده قرار دارد؛ پس وصول زمان با فقدان آن برابر می‌باشد؛ چرا که ماده بقا و ثباتی ندارد و چیزی که بقا و ثباتی ندارد و ماندگار نیست، نبود آن خود را با وجودش نمایان می‌سازد و در مرتبه‌ی وجود خود، از نبود خود نیز چهره می‌گشاید و در این هنگام است که اضطراب نبود آن بیش از لذت وجود آن می‌باشد؛ مگر برای گروه غافلان که چشم بصیرت ندارند و نه تنها عدم آن را در وجودش نمی‌بینند؛ بلکه به خیال‌پردازی مشغول شده و در ظرف عدم، وجود آن را نیز مشاهده می‌کنند. این افراد خیال‌پرداز، همیشه حشر خیالی دارند تا هنگامی که مشکلات، حرمان‌ها، بیماری‌ها، نابودی‌ها و مرگ،

مانند جفت کودک نو رسیده خیال آن‌ها را پاره کند و ببیند که جفت، در واقع جفت نیست و آنچه برای آنان مانده است همان کودک است و بس.

روشنای ۳۸

دنیای دور از معنویت دنیامداران

اگر به کسی قدرت انتخاب دهند و بگویند: آیا دوست داری چهل سال عمر کنی و همه‌ی آن را روزه بگیری یا بیست سال عمر کنی بدون آن که لازم باشد حتی یک روز روزه بگیری؟ چه بسا او دومی را انتخاب می‌کند؛ زیرا حیات مادی و هدف دنیوی که او دارد وی را به سوی تباهی می‌کشاند و اگر این‌جا برای خور و خواب نباشد، از عمر خود سیر می‌شود. البته همان‌طور که اهل دنیا از دنیا لذت می‌برند، اولیای الهی نیز از معنویت لذت می‌برند و همان‌گونه که اهل دنیا به امور معنوی بی‌رغبت می‌باشند، اهل آخرت به امور مادی وابستگی ندارند و رغبتی به آن نشان نمی‌دهند.

روشنای ۳۹

خداخواهی دنیامداران

افراد عادی خداوند را به خاطر منفعت، قدرت و بهشتی که

دارد می‌خواهند و همین امر سبب غفلت مردم از حق می‌گردد؛ چرا که منافع آنان در این صورت، بدون لحاظ خداوند نیز به دست می‌آید، از این رو خداخواهی آنان بقا و ثباتی ندارد و به فراموشی و غفلت سپرده می‌شود. اما مؤمن آگاه، خود و منافع خود را به بقای حق تعالی باقی و سرمدی می‌داند؛ زیرا همه‌ی حرکت وی در مسیر بقا و ثبات اندیشه‌ی الهی است.

اهل دنیا و دنیامداران در پی خدایی هستند که با تمایلات آن‌ها هماهنگ باشد و در مسیر شهوتشان به کار آید، در حالی که چنین معبودی همان هوای نفس آنان است و این‌گونه افراد، حقیقت را در ظرف ذهنیت خود تهی می‌بینند و هیچ‌گاه پرستش معبود واقعی در ذهن آنان راه نمی‌یابد؛ ولی اولیای الهی و مؤمنان راستین حاضرند برای وصول به حق از هر منفعت و سودی در گذرند و هر آسیب و بلایی را به جان بخرند تا به ملاقات محبوب حقیقی خود با خوشنودی او و با سرافرازی نایل شوند.

باید گفت: کسانی که در عقیده به حضرت حق راستین باشند، چندان فراوان نمی‌باشند، در حالی که افراد بسیاری سخن از خدا سر می‌دهند و خداوند را با خود آشنا می‌یابند بدون آن‌که توجه داشته باشند این هوای نفس آنان است که مورد پرستش قرار می‌گیرد نه خدای تعالی.

روشنای ﴿۴۰﴾

مشاعر دنیامداران

دنیامداران به چیزی جز ظواهر نمی‌اندیشند و در پی امور سطحی و زودگذری می‌باشند که تنها لذت آنی دارد. آنان چون تنها در پی ظواهر هستند، هیچ‌گاه راضی و دلشاد به نظر نمی‌آیند و همیشه عوارض نفسانی، آن‌ها را آزار می‌دهد. با آن‌که ظواهر دنیوی اثرات مطلوب خود را دارد، آنان هیچ‌گاه به تنهایی مطلوبیت ندارند و ارزش خود را در زمان کوتاهی از دست می‌دهند.

دنیاطلبان هرگز از لذایذ معنوی نصیبی ندارند؛ چون دنیا، آنان را به‌طور کامل به خود مشغول داشته است. لذایذ معنوی عطایایی الهی است که ویژه اولیای الهی و مؤمنان به حق می‌باشد. صاحبان لذایذ معنوی هیچ‌گاه با مواهب مادی دلخوش نمی‌گردند و تنها از آن به عنوان گذرگاه و محل عبور استفاده می‌کنند. مردان خدا با آن‌که بهترین استفاده را از مواهب مادی می‌برند و هیچ نعمتی را لجن مال نمی‌کنند، هیچ‌گاه دل درگرو آن نمی‌دهند.

اهل دنیا بدون ثبات می‌باشند و قراری ندارند. قرار و آرامش همیشگی از آن صاحبان اراده و مردان حق‌طلب و حق‌خواه است.

دنیا و دنیامداری راهی غیر از راه رهروان معنوی است و این دو گروه با هم تفاوت بسیار دارند و رنگ و روی هر یک از دیگری متمایز است. مردان خدا با آنکه چندان دل درگرو امور مادی نمی‌دهند؛ اما حظوظ و بهره‌های معنوی آن‌ها با حظوظ مادی قابل مقایسه نیست. لذا لذت مادی از کمیت بالایی برخوردار است؛ ولی کیفیت حظوظ و لذایذ معنوی را ندارد و لذایذ معنوی با آنکه کمیت ندارد، کیفیت معنوی آن به حدی است که در خور رؤیت و لمس اهل دنیا نمی‌باشد.

اگر لذایذ مادی دوام و بقایی داشت، اولیای خدا دل درگرو آن می‌بستند و در پی ترک آن نبودند؛ ولی آنان با صفای باطن خود که قوت معنوی آن‌هاست، همیشه سرمست و شادمانند و هیچ‌گاه مأیوس و دل‌چرکین نمی‌باشند. مشاعر اهل دنیا بر اثر کدورت‌های نفسانی از گیرایی محدودی برخوردار است و نمی‌تواند لذایذ معنوی را به خوبی درک کند.

درک حظوظ معنوی مشاعری شفاف و دل‌هایی صاف لازم دارد و ادراک عادی نمی‌تواند چنین لذت‌هایی را درک کند. خوراک مادی هیچ‌گاه دور از آلام و زحمت نیست و فضولات و آلودگی‌های آن صرفه‌ای برای تصاحب آن باقی نمی‌گذارد؛ اگرچه اهل دنیا از فضولات آن نیز لذت می‌برند و کم‌تر از آن دوری می‌گزینند.

اهل دنیا و دنیامداران فراوان هستند و مردمان خوب بسیار اندک می‌باشند. کم‌تر از آنان کسانی هستند که اهل باطن و وصول به معانی می‌باشند؛ هر چند داعیه‌ی اهل معنا بودن فراوان است.

روشنای ۴۱

دنیامداران درنده‌خوی

دنیامداران در خوی درندگی که دارند به سگان می‌مانند. در دو روایت، دنیا به «جیفه و مردار» و دنیامداران به «سگ» تشبیه شده‌اند. این دو تعبیر از ظرافت و دقت خاصی در تعبیر حکایت دارد. دنیامداران با خدعه، فریب، تهمت، خیانت و زر و زور به جان، مال و آبروی یک‌دیگر تجاوز و دست‌درازی می‌کنند تا هر رقیبی را برای دنیاخواری خود کنار زنند. آنان چنان به جان یک‌دیگر می‌افتند که گویی هر یک دشمن سرسخت دیگری است. همان‌گونه که گذشت تشبیه دنیا به «جیفه و مردار» و تشبیه اهل آن به «کلاب و سگ‌ها» از ظرافت خاصی برخوردار است؛ چرا که سگ‌ها هستند که فریاد و حمله می‌کنند و حمله و فریاد آنان تا دفع دیگری ادامه دارد. دنیامداران تنها در پی کسب مطامع دنیوی و لذت‌های آن نیستند، بلکه در پی نابودی یک‌دیگر نیز می‌باشند و به همین خاطر است که نمی‌توان با اهل دنیا کنار آمد و با آنان همراه شد، برخلاف اهل آخرت و افراد شایسته که نه تنها

در پی نابودی دیگران نیستند بلکه افزون بر سعادت خود، سعادت دیگران را نیز می‌خواهند و برای آن تلاش و دلسوزی می‌نمایند. این‌گونه است که توصیه می‌شود از اهل دنیا دوری جسته شود و به قدر امکان، صفات اهل دنیا را از خود دور کرد و در پی آرامش و مصالح دیگران بود.

اگر دنیا از نام حق و رنگ و روی حقانیت معنوی خالی و تهی باشد، هیچ‌گونه لطف، صفا و طراوتی ندارد و جیفه و مرداری بیش نیست. طالبان دنیا، مانند سگ‌ها گرد این مردار جمع می‌شوند و برای نزاع و درگیری کوشش و فریاد می‌کنند تا دیگران را از این مردار دور سازند و خود صاحب آن گردند.

روشنای ۴۲

مصلحت‌سنجی دنیامداران

صلاح اهل دنیا این است که کم‌تر به فکر صلاح خود باشند و آخرت خود را فدای مصلحت خواهی خود که در واقع دنیامداری و طمع‌ورزی آنان است ننمایند. البته آنان را نمی‌شود از چنین مصلحت‌سنجی‌های دنیامدارانه دور کرد. اما می‌شود گفت: اهل آخرت هرگز نباید به این توصیه عمل کنند که نتیجه‌ی عکس می‌دهد و آنان باید مصلحت‌سنج باشند.

روشنای ۴۳

عذاب دنیایی دنیامداران

دنیامداران که خمیر مایه‌ی چرخش و گردش آنان دنیاست هرگز با خود سر سالم از دنیا نمی‌برند و خداوند بزرگ آن‌چه را که نوشیده‌اند، پوشیده‌اند و سر کشیده‌اند به ناگاه یا به تدریج از آنان می‌گیرد و داغ همه‌ی انباشته‌ها را بر دلشان می‌گذارد.

روشنای ۴۴

معاشرت با دنیامداران

نباید به اهل دنیا زیاد نزدیک شد؛ هرچند بریدن از آنان به صورت کلی نیز ممکن نیست. اگر کسی رفتاری جز آن‌چه گفته شد پیش گیرد نه دنیایی برای او می‌ماند و نه آخرتی.

روشنای ۴۵

گروه سرگردان

مردمی که بر کره‌ی خاکی زمین زندگی می‌کنند یا اهل دنیا و دنیامدار هستند که به دنیای خود مسرورند و یا مردمی هستند که آخرت‌مدار می‌باشند و با حیات اخروی خود سرمست هستند که شمار آنان اندک است. اما گروه سومی هستند که نه مرد آخرت

می‌باشند و نه زن دنیا؛ بلکه میان این دو قرار دارند. آنان چون در دنیاخواهی خود ضعیف هستند دنیای پرخطر و پربلائی را می‌گذرانند و آرامش چندانی ندارند.

هر کسی می‌تواند خود را آزمایش کند و ببیند از کدام یک از دسته‌های یاد شده است. اهل دنیاست یا اهل معنویت و آخرت یا سرگردان میان این دو. اگر زمانی که دنیا و مظاهر آن - که ظاهری فریبنده دارد - از انسان جدا شود و آدمی شاداب‌تر و سرزنده‌تر گردد، باید به خود امیدوار باشد و چنانچه مهجور و غمناک می‌شود، دست از خود بردارد و به دنبال طیبی به راه افتد تا خود را بازیابد.

روشنای ۴۶

قفس دنیا‌مداری

دنیا و آنچه در آن است برای آدمی به دام و قفسی می‌ماند که او را محدود می‌سازد. انسان بدون امور دنیوی هم‌چون کبوتری رها و آزاد است.

روشنای ۴۷

اعجوبه‌ی دنیا و تنوع سرگرمی‌های آن

دنیا اعجوبه‌ای است. گروهی دل به کفش و کلاه آن می‌بندند،

و بعضی به عبا، عمامه و بند قبای آن وابسته می‌گردند و دسته‌ای بدون همه‌ی این‌ها بازی می‌کنند. بعضی از اهل دنیا از نو خوشنود هستند و عده‌ای از کهنه‌ای که بر تن دارند در عذابند، افرادی از بدی رنج می‌برند و جمعی به خوبی فخر می‌کنند، گروهی دم از پول، درآمد و سرمایه می‌زنند و دسته‌ای از علم می‌گویند، یک عده به کبوتر و گل دل می‌سپارند و برخی به کاغذ و کتاب. همه‌ی این‌ها دل به دنیای پیری بسته‌اند که افراد بسیاری هم‌چون آن‌ها را سر در زیر آب و خاک و آتش کرده است؛ ولی آنان که دل در گرو ابد می‌نهند و تنها به حق مشغول می‌گردند، فارغ از هر چیزند و تنها رسیده به حق و چشیده از حق و بریده از باطل می‌باشند.

روشنای ۴۸

چیرگی اصالت سود بر دنیا‌مداران

در جایی دیدم برای اهدای فرشی به حرم امام باید نخست موافقت اصولی می‌گرفتند. در جایی دیگر کمک‌های مالی خواستند، اما اهدا کننده این کار نیک را انجام نمی‌داد مگر این‌که سود و فایده‌ای برای او داشته باشد و تا سودی در کار خود نمی‌دید سودی نمی‌رساند. اصالت سود و بهره حتی در دادن اموالی که به دستور شرع پرداخت می‌شود نیز رسوخ کرده است. آنان برگه‌ای را که به عنوان رسید می‌گیرند وسیله‌ی بزرگ شماری

و فریب دادن دیگران برای بازاریابی دنیوی خود قرار می دهند و با فریب و نیرنگ به دنیای ریاستی خود می نازند. دنیامداران با سنجش پی آمدها پیش می روند و برای از بین بردن گرفتاری ها و دشواری های زندگی دنیای خود، میلیون ها تومان را در یک مرتبه به راحتی می پردازند؛ ولی هرگز هزار تومان را با خاطری آسوده و بدون سنجش و حساب و کتاب در راه خیر نمی پردازند و یا به دست فقیری نمی دهند. اگر نیازمندی دست نیاز خود را بالا برد، آنان برای رهایی از دست نیاز او یا رهایی از ندهای وجدان و آسودگی خاطر خود این کار را می کنند؛ ولی برای سود رسانی و انجام کار خیر قدمی بر نمی دارند؛ مگر آن که به سود خود جایی را درست یا خراب نمایند. آنان برای درمان بیماری خود حاضرند صدها میلیون ریال بپردازند اما حاضر نیستند ریالی را برای کمک به فقیری یا ترویج فرهنگ دینی به کسی بدهند.

روشنای ﴿۴۹﴾

سیری ناپذیری دنیامداران

دنیامداران ظاهرگرا و اهل دنیا هیچ گاه از دنیای خود سیری نمی پذیرند و نمی توانند از آن اشباع شوند، بلکه هرچه بیش تر به آن نزدیک می شوند از آن دورتر می گردند. آنان باطن را از دست می دهند تا جایی که می گویند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نَمُوتُ

وَنَحْيَا، وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾^۱. آنان به هلاکت و نابودی خود به سختی می اندیشند؛ چرا که باطن را از دست داده اند و ظاهر نیز امر نامانایی برای آنان است.

تفاوت میان ظاهر و باطن این گونه است. اگر کسی باطن گرا شود بدون آن که ظاهر را پی گیری نماید درست است که فردی ناقص می باشد اما با داشتن باطن به ظاهر احساس نیاز نمی کند و گرایش به باطن برای او اشباع می آورد. برخلاف کسی که گرایش به امور معنوی و باطنی ندارد با توجه به آن که کشش ظاهر محدود است و نمی تواند پا به پای خواسته های وی رود احساس نیاز آدمی را پاسخ نمی گوید. کسی که باطن دارد اما به ظاهر تمایلی ندارد مانند نهالی است که تنها شاخه ها و تنه ی آن را قطع کرده اند ولی ریشه ی آن دوباره از جایی دیگر رشد می کند اما کسی که تنها ظاهر دارد مانند درختی است که ریشه های آن را بر می دارند و آن درخت پس از چند روزی سبزی به زردی و پلاسیدگی و پژمردگی می گراید. ظاهر بدون باطن دوامی ندارد؛ به عکس باطن که می تواند بدون ظاهر نیز قوام خود را حفظ نماید. دنیاگرایی و آخرت خواهی چنین حکایتی دارد. کسی که در پی آخرت است دنیا را نیز دارد، اما کسی که تنها دنیاگرا می شود آخرت را از دست می دهد. اهل دنیا و دنیامداران به جایی می رسند که خود را

۱. جائیه / ۲۴.

خفه می‌کنند. آنان از درون احساس خفگی می‌نمایند. در روایت است: «الدنيا سجن المؤمن»^۱. دنیا زندان مؤمن است. دنیا برای مؤمن گور نیست. گور زیر زمین است، ولی سجن و زندان روی زمین است. چنین نیست که مؤمن دنیا نداشته باشد، بلکه مؤمن طالب دنیا نیست و به دنیاگرایی و دنیا‌مداری دچار نمی‌شود. طالب دنیا نبودن غیر از نداشتن دنیا است. دنیایی که مذموم است همان گناهان، محرمات و وزر و وبال دنیا است. مؤمن چون باطن دارد همواره سیر است و گرسنگی و فقر هویت ندارد! این کافر است که هرچه به دنیا نزدیک‌تر شود جز دوری حاصلی ندارد و از این سراب سیراب نمی‌گردد. مؤمن همواره قانع است و قانع فردی توانگر است. دنیا‌مدار هیچ‌گاه از حرص و زیاده‌خواهی جدایی ندارد و فرد حریص است که همیشه فقیر است. این‌که می‌گویند «مؤمن دنیا ندارد» گزاره‌ای درست نیست. خداوند دنیا را برای مؤمنان آفریده است. بله، مؤمن وزر و وبال ندارد. دنیا مبارک و مغتنم است و اگر به آن پرداخته نشود بسان مزرعه‌ای می‌ماند که رو به خشکی می‌نهد؛ چرا که: «الدنيا مزرعة الآخرة»^{۱۱}؛

۱. الشيخ الكليني، کافی، ج ۲، تحقیق: علی اکبر غفاری، ناشر: دارالکتب الاسلامیه،

۱۳۶۵ ش، ص ۲۵۰.

۱۱. ابن ابی جمهور الأحسایی، عوالی اللئالی، ج ۱، تحقیق: مجتبی عراقی، ج اول،

۱۴۰۳، ص ۲۶۷.

دنیا کشتزار و مزرعه است. دنیا گذرگاه و محل عبور است. دنیا‌گور و قبر نیست. دنیا برای مؤمن مبارک و مغتنم است و نباید با عبارتی که در جای خود استفاده نمی‌شود، آن را لجن مال کرد؛ البته برای اهل وزر و وبال دنیا مزرعه نیست بلکه مزبله و زباله دانی است. دنیا برای مؤمن است که مزرعه است و می‌تواند بذر آخرت در آن بکارد و واپسین خود را سرسبز و خرم نگاه دارد. مزرعه محل ریختن طلای بذر، زرع و کشت و کار است و دنیا برای دنیا‌مداران مزبله و زباله‌دانی بیش نیست. دنیا‌مدار در دنیا آشغال می‌کارد. البته در دنیا آشغال‌هایی را که کاشته است و تعفن آن ممکن است عالمی را آزار دهد احساس نمی‌کند اما تمامی آن را با حقیقتی که دارد در آخرت با چشم و دیگر اعضای خود با تمامی نیروی ادراکی در می‌یابد. دنیا برای دنیا‌گرایان آشغال‌دانی است. هر چه در آن ریخته شود در آخرت به انسان برگردانده می‌شود. هر چه در دنیا کاشته شود هر چند آشغالی باشد، در آخرت همان گریبان‌گیر آدمی است و آدمی باید از کاشته‌ی خود؛ هر چند آشغالی باشد، استفاده کند.

روشنای ۵۰

آزار دنیا‌مداران و آزرده‌گی معنویت خواهان

گفتیم دنیا‌مداران هیچ‌گاه از دنیا سیری نمی‌پذیرند؛ همان‌گونه

که مردان خدا و آخرت طلبان از امور الهی و معنوی و از مسایل ربوبی و آخرت سیری پذیر نیستند و هیچ گاه در انجام تکالیف و اعمال عبادی دل خسته و اذیت نمی شوند. این دو گروه با هم در این زمینه تقابل دارند به گونه ای که اگر دنیا مداری بر سر کار و امری معنوی و اخروی گذاشته شود، بسیار اذیت و آزار می گردد و به عکس، اگر مردان خدا را بر کاری زمینی که تنها زمینه ی دنیا دارد وا گذاشته شود از آن رنجیده خاطر و ناراضی است.

برای نمونه، لباس تعمیرکاران مناسب آنان است و همیشه رنگ و بوی روغن خودرو می دهد، اگر به چنین کسانی لباسی سفید و شیک داده شود تا از آن به هنگام کار استفاده کنند، حاضر نیستند آن را بپوشند؛ چرا که از پوشش چنین لباسی اذیت می شوند. هم چنین انسان شیک پوش نمی تواند لباس های کارگری تعمیرکار را بپوشد و اگر قطره ای روغن یا بنزین و دوده به لباس خود ببیند، حاضر است ساعت ها معطل خشک شویی بماند تا لباس وی تمیز گردد.

دنیا مداران هرچه کار دنیوی از آنان خواسته شود نه تنها از آن اذیت نمی شوند؛ بلکه آرامش و راحتی خود را در انجام چنین کارهایی می یابند و اگر به مسایل اخروی و به سخن از مرگ، فنا، قبر، قیامت، جهنم و بهشت کشیده شوند و از این مسایل برای آنان گفته شود ناراحت می شوند و صورت از آن بر می گردانند و از

ته دل نسبت به کلامی که به آنان گفته شود انزجار دارند و چنانچه بتوانند حتی انکار آن را بر زبان می آورند.

اما مردان خدا و اهل آخرت در صورتی که درگیر مسایل دنیوی شوند ناراحت و دل آزرده می گردند، مانند شیک پوشی که با لباس سفید به تعمیر خودرو می پردازد که این کار برای وی سختی فراوانی دارد. مردان خدا چنان دلی پاک و قلبی تمیز دارند که نمی توانند سر در موتور خودروی دنیا اندازند. آنان می گویند: خداوند متکفل روزی ما شده و فرموده: روزی تو بر عهده ی من، مشغول کار خودت باش. هزینه ی ازدواج تو به عهده ی من، تو ازدواج کن. هزینه ی بنزین خودرو از من، تو فقط بران. هزینه ی کتاب و دفتر از من، تو فقط درس بخوان و معلومات جمع کن.

طمع کاران دنیا مدار در مسیر زندگی خود نمی توانند چنین حقیقت هایی را بیابند، همان طور که در ازدواج به خاطر طمع، خداوند روزی دهنده را نمی یابند و نمی دانند روزی در چیست و چگونه به آنان می رسد.

روشنای ﴿ ۵۱ ﴾

مرگ فقیران و فساد توانگران دنیا مدار

در دنیا دو چیز است که صدایی ندارد و دو فریاد است که هیچ گاه شنیده نمی شود: یکی مرگ فقیران است که کسی را نمی لرزاند

و دیگری فساد توانگران و فحشای اغنیاست. هم‌چنین دو چیز است که صدای بسیار دارد و هر کسی آن را از دور می‌شنود: یکی فساد فقیران است و دیگری مرگ توانگران و دنیامداران سرمایه‌دار است.

روشنای ۵۲

دنیای قوی پرور و ضعیف کش

طبع دنیا قوی پرور و از بین برنده‌ی فرد ضعیف است تا به اهل دنیا بفهماند که قوت و قدرت فقط به وسیله‌ی دنیا باقی است و بی دنیایی جز ضعف و زبونی همراه ندارد. این کار را دنیا به طبع خود انجام می‌دهد تا افکار خمود و دل‌های شیفته‌اش را به خود جلب و جذب نماید و طایفه‌ی گمراهان را فزونی بخشد.

روشنای ۵۳

شکست ضعیفان و غرور سرمستانه‌ی زورمداران

دنیا همواره چنین بوده است که ضعیفان را از بین می‌برد و افراد قوی را می‌پروراند و آنان را بزرگ می‌دارد. با آن‌که انبیای الهی و اولیای ربانی و خوبان عالم برای رفع این لازم ناسوت تلاش کردند، اما دنیا این حالت طبیعی خود را همیشه با خود داشته است. در دنیا چنین است که همواره ضعیف پایمال

می‌گردد و بر نیروی افراد قوی، زورگو و ظالم افزوده می‌شود و آنان هستند که عنان کارها را به دست می‌گیرند؛ هرچند فرد ضعیف برترین اندیشه و فکر را برای سعادت و سلامت بشر داشته باشد. هر کسی که در این دنیا قصد اصلاح و تغییر این طبیعت را داشته است، رنج و زحمتی فراوان بر خود هموار نمود و چه بسا که بسیاری را نیز برای هدف خود به کشتن داد؛ ولی دنیا هیچ‌گاه از این روال عادی خود دست بر نداشته است. افراد دانا و فهمیده یا ناآگاه خود را درگیر حادثه‌ها نموده‌اند تا تغییر و تبدیلی در جامعه به وجود آورند اما موفقیتی نداشتند و کاری از پیش نبردند، گویی خشت دنیا را طوری چیده‌اند که تنها باید ضعیفان را از بین برد.

البته جای خاطرنشانی این نکته است که اگر درگیری‌ها و قیام‌های ضعیفان و مستضعفان بر علیه مستکبران وجود نداشت، برای ضعیف، توان و رمقی باقی نمی‌ماند و قدرتمندان و دنیامداران با خیالی آسوده‌کامرانی می‌کردند و در آن صورت بود که خشت نشیمن خود را کاکل فقیران و ضعیفان قرار می‌دادند؛ ولی هنوز نیرومندان و زورمداران با قیام‌های ضعیفان است که آسوده خاطر نیستند و همواره از تغییر و تزلزل دل‌نگرانی دارند و کسی که کم‌ترین سوء قصدی به آنان داشته باشد، خواب آنان را آشفته می‌سازد و مضطرب و پریشان می‌شوند. البته، این قیام‌ها با

نگاهی به کل جهان و تاریخ و با صرف نظر از این که تکلیفی شرعی است یا نه، بسیار اتفاق افتاده که کور بوده است و بیش تر آن به شکست ضعیفان و پایمالی آنان انجامیده است و کم تر شده است که بینی مستکبری بر خاک مالیده شود. شمار قیام‌هایی که از لحاظ نظامی یا سیاسی موفق بوده بسیار کم است و بسیاری از آن نیز با رسیدن به موفقیت با نفاق دنیامداران فرصت طلب به دست عافیت طلبانی افتاده است که در مبارزه و پیروزی آن قیام نقشی نداشته‌اند و دوباره آنان بوده‌اند که بر گرده‌ی مستضعفان سوار می‌شدند و خون آنان را هم چون زالو می‌مکیدند.

وقتی ظالمی بر زمین می‌خورد و ظالم و زورگویی دیگر بر دوش مردم سوار می‌شود و حکم‌رانی می‌کند، او نیز پس از چندی ستم‌گری خود را در حوادث گوناگون و متغیری که برای او پیش می‌آید آشکار می‌سازد و از پوست نفاقی که بر خود پوشیده است بیرون می‌آید. این قانونی طبیعی برای دنیا است. قانون تغییر پذیری ناسوت. بر اساس این قانون، فرد ظالم تنها برای مدت کوتاهی می‌تواند رهایی محدودی را به مردم ببخشد و آرامش وهمی را در آنان ایجاد کند اما در نهایت، او پوست می‌اندازد و ستم‌گری خود را به نمایش می‌گازد. او مظلومان و ناتوانان را بدتر از ظالم پیشین به خاک سیاه می‌نشانند و طومار آنان را در هم می‌پیچد تا آن‌که فرد دیگری بر علیه آن ظالم بر خیزد و مدتی در

لاک نفاق خود باشد و با شعار مردم‌داری و حمایت از مظلومان و عدالت‌محوری کارهای ظالمان پیشین را با رنگ و رو و لعاب دیگری انجام می‌دهد. خشت خشت روزگار، ذره ذره‌ی خاک‌های دنیا و وجب به وجب آن، شاهد هزاران ظلم، زور، بی‌رحمی، تجاوز و تعدی بوده است. چه بسیار مردمی که زیر چکمه‌های زر و زور ظالمان گرفتار آمده و بی‌صدا همه‌ی نامردمی‌های زورمداران را تحمل نموده‌اند و هیچ نگفته‌اند تا مرگ آنان را از این ظلم‌ها و جنایت‌ها آزاد نموده است. چه بسیار عافیت‌طلبانی که در طول عمر خود، رنج فقر را چشیدند و برای رهایی از آن، فقط خوردند و رفتند. این‌گونه افراد وجودی ندارند و در جهل و بی‌خبری از دنیا می‌روند حتی از دنیا نیز چیزی نمی‌فهمند و تنها در عیش و سرور خیالی خود هستند که به چنگال مرگ اسیر می‌شوند و دیگر هیچ.

روشنای ۵۴

درنده‌خویی دنیا برای دنیامداران درنده‌خوی

پیش از این گذشت که اقتدار صوری و ظاهری همیشه با اهل دنیا و دنیامداران بوده است. دنیا خود را برای دنیامداران چنان جلوه می‌دهد که گویی زوال و فنايي در آنان راه ندارد. این‌گونه است که دنیامداران می‌پندارند اقتداری دایمی برای آنان هست.

دنیا برای دنیامداران چنان ظاهر خود را می‌آراید که گویا ملکوت را در چهره‌ی خود به نمایش گذاشته است. دنیا به دنیامدار تلقین می‌کند که او نماینده، قیّم و سرپرست همگان است، هستی سر سپرده‌ی او و همه رعیت او هستند. دنیا این اعزاز و بزرگی را برای دنیامدار تا وقتی باقی می‌گذارد که او را در الطاف شوم خود نگاه دارد تا همه‌ی اهل دنیا را به رغبت بیندازد و میل طالبان آن را به خود فراوان سازد. اما دنیا نامردی را نیز با خود دارد و ناگهان چهره‌ی دیگر خود را نشان می‌دهد و همه‌ی بزرگی و جلالی که برای دنیامدار ساخته بود را به خواب و مثالی تبدیل می‌کند گویی که این دنیای غدار اهلی و خواهانی نداشته است. دنیا بی‌رحمانه بر دنیامدار می‌تازد و او را از میدان بیرون می‌کند و او را خوار و ذلیل می‌سازد؛ چنان که گویی دنیامدار دشمن دنیا بوده است نه هواخواه دنیا. دنیا خواهان دیرین خود را اسیر توفان و طغیان خود می‌سازد و مانند سیل و آتش و باد و بارانی که برگ ضعیفی را به باد انتقام می‌گیرد، او را گرفتار می‌سازد و به جای نوازش، آزارش می‌دهد. طبع دنیا چنان غدار و بی‌باک است که حتی با دنیامداران و دنیاخواهان و با اهل خود نیز سرسازش ندارد و با ظاهری دلربا و زیبا، دندان‌های بلند و سیاه خود را در جای جای وجود او فرو می‌نماید و مانند میکروب و مرضی سرطانی و بدخیم به او

حمله‌ور شده و همه جای او را فرا می‌گیرد. دنیا با ظاهری خوشایند جلوه‌گر می‌شود و دنیامداران را اسیر خود می‌سازد. ظاهر دنیا بسیاری را خاطرخواه خود می‌سازد و آنان را به آسانی گرفتار فتنه‌های شوم خود می‌نماید. شایسته است انسان با دقت و آگاهی، باطن غدار و بی‌رحم دنیا را همواره در نظر داشته باشد و چنگال زشت و پلید آن را ببیند و فریب ظاهر خوشایند و زیبا و خوش خرام آن را نخورد و خود را گرفتار چنین دیوی و چنین جیفه‌ای نسازد که سگان را گرفتار می‌نماید و تا آنان را به درندگی و حرمان ابدی دچار نگرداند دست از آنان بر نمی‌دارد. حرمانی که هیچ یک از لذایذ مادی و دنیوی جبران آن را نمی‌کند؛ چرا که لذایذ دنیوی - هرچه و هر مقدار که باشد - فانی و زودگذر است؛ ولی حرمانی که دنیا برای دنیامدارن پیش می‌آورد ابدی و غیر قابل تغییر و تبدیل است.

روشنای ۵۵

تنگ‌نظری و پستی دنیا

دنیا کوچک، تنگ نظر و پست است و هرگز به عزت و آقایی کسی در دامان خود راضی نمی‌شود و اگر کسی را نیز چند روزی آقایی می‌دهد برای آن است که ذلت و حقارت وی را بیش‌تر سازد.

روشنای ﴿۵۶﴾

دنیا؛ دوست داشتنی‌ترین عالم برای آدمیان

دنیا با تمامی بدی‌های آن، بهترین و دوست داشتنی‌ترین عالم و جایی است که ما انسان‌ها آن را به یاد داریم. کم‌تر انسانی را می‌توان یافت که حاضر باشد لحظه‌ای از عمر دنیایی خود را در اختیار دیگری قرار دهد؛ اگرچه خود به غفلت آن را بگذراند.

روشنای ﴿۵۷﴾

جفجغه‌ی حرمان ساز دنیا

طفل برای تأمین نیازهای خود گریه سر می‌دهد و فریاد می‌زند اما مادر برای آن‌که کودک را اغفال نماید تا از توجه به نیاز خود انصراف فکر پیدا نماید، جفجغه‌ای را به دست او می‌دهد و کودک را به صدای جفجغه مشغول می‌سازد. دنیا و مظاهر زیبای آن برای دنیامداران در حکم جفجغه‌ای است که انسان را از انگیزه‌های معنوی منصرف و دور می‌سازد. انسان طالب حق است و همیشه در طلب قرب به حق می‌باشد و همواره خداوند را می‌خواهد و با توجه به ضعفی که در خود می‌بیند، خداوند را می‌خواهد تا در پناه پر مهر و قدرتمند او آرام گیرد. معبود آدمی حق است و حق تنها آرامگاه و آرامش‌بخش روح انسان است که می‌تواند برای روان مضطرب و پریشان آدمی لنگری مطمئن

باشد. کوشش و کششی حقیقی میان انسان و حق وجود دارد و دل تنها در توجه حق دم می‌زند و چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد؛ ولی دنیا و مظاهر دنیا بسان جفجغه‌ای است که سبب انصراف انسان از حق و انحراف او می‌گردد. دنیا دل را از سمت حق باز می‌گرداند و خود را هدف اولین و آخرین نشان می‌دهد. باطن آدمی می‌خواهد «هو» سر دهد و با شور، عشق و مستی فریاد یا الله، یا رحمان، یا لطیف و یا معبود سر دهد تا قالب ناسوتی خود را رها کند و این حق باشد که تن آدمی می‌گردد؛ ولی دنیا چنین چیزی را نمی‌خواهد و با قالب‌ها و صداها، مختلف، متنوع و فراوان خود می‌خواهد بنده را از حق باز گرداند. هنگامی که جفجغه‌ی دنیا به صدا می‌آید، هر کس به طوری و هر فرد به نوعی درگیر آن می‌شود و خود را غرق در آن می‌نماید و دل‌ها درگیر هزاران هوا و هوس می‌شود و مانند سپری در مقابل حق قرار می‌گیرد. چنین دلی مظاهر دنیا را چنان زیبا و دیدنی می‌پندارد که دیگر از حق غافل می‌گردد و خداوند را فراموش می‌نماید. دل در این صورت چنان اسیر مظاهر دنیا می‌گردد که هیچ روزنی برای ورود نوری الهی در آن وجود ندارد و سخت و سرکش می‌گردد. این‌گونه است که آدمی باید همت داشته باشد و دنیا را از خود دور نماید. انسان باید بی‌محابا و با اراده‌ای محکم و قوی هوس را از خود دور سازد و ندای «هو الحق» سر دهد و زنگار

دل را با ذکر حق برطرف نماید و دل در هوای دوست بندد و راه بر دنیا ببندد و لحظه‌ای اندیشه در گذشته‌ی مضطرب نداشته باشد، چنان که گویی در ذکر حق به دنیا آمده و با ذکر حق بوده است. او باید تمامی تلاش و کوشش خود را در توجه به حق مصروف دارد و عوامل انحراف را در خود از بین برد و گرنه به حرمانی گرفتار می‌گردد که هیچ گاه از او جدا نمی‌شود و به صورت دائمی و همیشگی و برای ابد با او می‌ماند.

روشنای ۵۸

دریای شور دنیا؛ خنکای عطش دنیامداران

پیش از این گذشت که تفاوتی مهم و عمده میان امور دنیوی و اخروی وجود دارد و آن این‌که وصول به هر یک از مظاهر دنیا عین فقدان و حصول آن تشدید در عدمش می‌باشد. ساختار امور دنیوی چنان است که هرچه از این آب خورده شود، نه تنها عطش را برطرف نمی‌کند؛ بلکه بر شدت عطش می‌افزاید، بر خلاف امور معنوی و اخروی که رفع عطش می‌نماید و حصول آن موجود است و وجود آن عین وجدان، تحقق، آرامش و اطمینان می‌باشد. مثل دنیا هم چون آب شور است که هرچه از آن نوشیده شود، عطش را می‌افزاید، در حالی که امور اخروی و حقایق معنوی این‌گونه نیست و حصول آن سکینه و وقار را در پی دارد. کسانی که دل به دنیا می‌بندند هرگز سیرابی ندارند و همیشه

ندای «هل من مزید» سر می‌دهند. استعداد دنیامداران مانند استعداد دوزخ است که جز حرمان، خستگی، کسالت و نارسایی برای آنان باقی نمی‌گذارد. آنان هرچه از دنیا را تصاحب کنند بیش‌تر نیاز به امور مادی را در خود احساس می‌نمایند و هیچ‌گاه احساس غنا و بی‌نیازی در خود نمی‌یابند، در حالی که اولیای معنوی با همه‌ی نارسایی‌ها حس غنا و بی‌نیازی را در خود می‌یابند.

روشنای ۵۹

زنده مرده‌های ناسوتی

کسانی که خواب مداوم دارند و چند ساعت را به صورت پیوسته می‌خوابند و خواب مورد نیاز خود را بر چند وعده تقسیم نمی‌نمایند گویی به گاه خواب از دنیا رفته‌اند. آنان هیچ‌گاه به شگفتی‌های دنیایی که در آن هستند نمی‌رسند.

روشنای ۶۰

عوارض فقر

فقر، خواب می‌آورد و نومیدی و یأس در پی دارد. گاه شدت فقر موجب بی‌خوابی می‌گردد. این عارضه زیان‌بارتر از عارضه‌ی نخست؛ یعنی خواب‌آور بودن آن است؛ زیرا خواب برای فقیر آرامش‌بخش و مسکن است، در حالی که بی‌خوابی برای فقیر

مخرب و زیان‌بار است و موجب تشدید عوارض فراوانی می‌گردد.

روشنای ۶۱

فقرنا ترسی مردان خدا

افراد آگاه، صاحبان اندیشه، مردان راه و قوی‌دلان اهل سلوک هرگز در خود احساس ناامیدی و یأس نمی‌کنند. فقر هیچ‌گاه نمی‌تواند آنان را به زانو در آورد و رکود و سردی در آنان ایجاد کند. آنان همواره در اندیشه‌های پیچیده‌اند و سیر صعودی سلوک در راه‌های طولانی را در سر خود می‌پرورانند. نه بی‌خوابی به آن‌ها هجوم می‌آورد و نه اهل خواب غفلت می‌باشند. نمی‌خوابند با آن‌که خواب کوتاه آنان به راحتی فراهم می‌گردد و با آن‌که می‌خوابند در خواب، همراه بیداری را می‌پیمایند و در خواب نیز بیدارند و با بسیاری از افراد قافله‌ی هستی همراه می‌گردند.

روشنای ۶۲

شکست بی‌پایان دل

فرهادی که به خاطر رسیدن به شیرین، تیشه بر کوه می‌زد و همه او را دیوانه می‌خواندند و به او سنگ می‌زدند هیچ‌گاه از کار

خود و آنان ناراحت و غمگین نشد و هم‌چنان تیشه بر کوه می‌زد و آن را می‌تراشید تا آن‌که روزی شیرین‌گلی را به سوی او پرتاب کرد اما گل به او نخورد و شیرین افسوس خورد که چرا گل وی به او نخورده است! فرهاد از این انداختن و افسوس شیرین بود که رشته‌ی ناسوت خود را پاره دید و قالب تهی کرد.

گل مظهر لطف و رحمت است؛ ولی در آن هزاران هزار خار وجود دارد و اگر با میکروسکوپ به سطح گلبرگ‌ها نگاه شود خارهای آن به چشم می‌آید؛ ولی زبری پوست انسان موجب شده است که متوجه خار گل نگردد و گل را لطیف پندارد. اگر دستی لطیف باشد، به قدری لطیف که دیگر پوستی در آن نباشد، بلکه همه گوشت، عصب و احساس باشد، آن وقت خارهای گل را احساس می‌کند. همین‌طور اگر دلی لطیف شد، خارهای سنگین را احساس نمی‌کند، چون با آن هم سنخ نیست؛ ولی اگر گلی به سوی این دل رها شود، آن هم با همه‌ی وجود، چون هم سنخ آن است دل از آن گل می‌شکند، باز شکسته‌اش می‌شکند، شکسته‌های شکسته‌ی آن نیز می‌شکند، می‌شکند و می‌شکند و آن قدر می‌شکند که دیگر شماره و اندازه‌ای برای شکسته‌های آن نیست و اگر دنیا هم تمام شود، باز در آخرت است که هم‌چنان می‌شکند.

روشنای ۶۳

خارهای اجتناب‌ناپذیر دنیا

سنگ پا زبر است و پوست پا را می‌برد، اما این سنگ در برابر پا هست که این‌گونه است؛ چرا که با پا سنخیت دارد و پوست پا می‌تواند زبر بودن آن را احساس کند، وگرنه این سنگ در تماس با هوا یا در تماس با آب، حالتی نرم‌گونه دارد و هوا در هر جای سنگ پا که باشد، با انس، الفت و لطافت در کنار آن می‌نشیند. هم‌چنین سنگ پا در برابر سنگ آسیاب هم‌چون خمیری نرم است.

لطافت و خشونت امری تشکیکی، نسبی و دارای مراتب گوناگون است. خشونت و لطافت هر چیزی در تماس با اشیای همگون آن است که خود را می‌نمایاند. از این رو ممکن است چیزی برای یکی خشن باشد و برای دیگری لطافت داشته باشد. حتی در اسمای مبارک الهی هم‌چون «لطیف»، «رحمان» «رحیم» و بسیاری از دیگر صفات جمالی، خار اسمای جلالی فراوان است؛ ولی چون خارها به لطف‌ها پیچیده و درهم تنیده است، چندان روشن و آشکار نیست و برای هر کسی معلوم نمی‌گردد و به فهم او در نمی‌آید.

هیچ جای عالم حتی اگر لطیف‌ترین لطیف‌ها باشد نمی‌شود که خاری در آن نباشد. خار در همه جای عالم وجود از کوه و

سنگ گرفته تا خاک و گِل وجود دارد، ولی خار بودن هر یک به رتبه‌ی بعدی آن بستگی دارد. کوه برای خاک است که خار می‌باشد و خاک برای آب و سنگ پا برای پا خار است. حتی در هوا و اکسیژن با همه‌ی لطافتی که دارد، خار وجود دارد. اگر کسی را با بادبزن باد بزنند چنان‌چه سطل آبی روی او ریخته شود ناراحت می‌گردد و اگر با لوله‌ی خودکار به طرف گردن دیگری فوت شود، او ناراحت می‌شود و اگر آب را که مظهر صفا و جلالت است، روی مسافری که به سفر می‌رود ریخته شود، به قهر و کینه با شخصی که چنین کرده است رفتار می‌کند. یا چنان‌چه وسیله‌ای مدتی در آب بماند، آرام آرام با خارهایی که در آب وجود دارد، مردار می‌شود و از بین می‌رود. این امر با بررسی آب‌های گوناگون به دست می‌آید. آب شیرین، شور، سنگین، سبک، دریا، مضاف و ... با هم تفاوت دارند و هر کدام خاصیتی ویژه به خود دارد. یکی آبی است که سنگ کلیه را نابود می‌کند و دیگری آبی است که باعث خرابی معده می‌شود. آب نیز با همه‌ی لطافتی که دارد لطیفی است پراز خار. لطف آن خار است و خار آن نیز لطف است. آب، مظهر ظهور دهنده‌ی اشیا و اجسام است. آب مظهر پاکی است و همه چیز را می‌توان با آب شست؛ حتی گناه، کینه، نفرت و پلیدی را. آب جریانی درونی دارد؛ از این رو متعفن نمی‌شود. آب در همه‌ی عالم یافت می‌شود، حتی در جاهای

خشک و بی آب و علف؛ ولی به صورت بخار و رطوبت ضعیف که دستگاه‌های کنونی، آن را تشخیص نمی‌دهد.

روشنای ﴿۶۴﴾

بلایای طبیعی ناسوت، زاییده‌ی فساد دنیامداران

بلاهای طبیعی ناسوت؛ مانند: زلزله، سیل، توفان، وبا، سرطان و هر خرابی و آسیبی که بر روی کره‌ی خاکی بر آدمی وارد می‌شود از وجود نوعی بی‌نظمی و نابسامانی در ناسوت حکایت دارد. عقل نمی‌تواند حقیقت چنین اموری را دارای نظم و حسن به شمار آورد. بحثی در میان فلسفیان وجود دارد که می‌توان آن را نزاع میان این دانش و دین دانست. دین نابسامانی‌ها و بلاهای طبیعی را امری وجودی می‌داند و آن را توجیه می‌کند ولی بیش‌تر فلسفیان وجود شرور را انکار می‌کنند. فلسفه چون تمامی فعل‌های ناسوتی را به حضرت حق نسبت می‌دهد نمی‌تواند بپذیرد شرور فعل حق تعالی است و به انکار آن روی می‌آورد و نمی‌گوید این بی‌نظمی و نابسامانی از حق است. اما ادیان و عالمان دینی به‌ویژه در میان کلامیان، این امور را وجودی می‌دانند و این بی‌نظمی را نوعی نظم می‌دانند؛ چرا که بی‌نظمی نیز در بی‌نظمی خود دارای نوعی نظم می‌باشد. اما باید گفت: این بلاها و آسیب‌ها در واقع خالی از هرگونه نظم است و بی‌نظمی

است که سبب پیدایش چنین آسیب‌ها و شروری می‌شود. فاعل این نابسامانی‌ها نیز بشر ناآگاه و خودخواه است. فاعل این امور خود بشر است. حضرت حق دنیا را به اهل دنیا و دنیامداران واگذار کرده است و این واگذاری یک قانون طبیعی شده است. آسیب‌ها، بحران‌ها و بلایای طبیعی ارتباط مستقیم با فساد دارد که با دست بشر انجام می‌شود. ما در این جا به بلایی مانند زلزله اشاره می‌کنیم. پیدایش زلزله عوامل چندی دارد و وجود گسل‌ها در زمین یکی از علل آن است. اما از دیگر عوامل زلزله فساد مردان است. اگر دستگاه‌های زلزله‌نگاری با آمار فساد که در یک جامعه‌ی زلزله زده شده مقایسه شود، به دست می‌آید هرچه آمار فساد بالاتر می‌رود دستگاه‌های زلزله نگار نیز آمار بیش‌تر و زلزله‌هایی با شدت بیش‌تر را نشان داده است. در تحقیقی میدانی از جوامع مختلف و نوع فساد که در میان آنان شیوع دارد می‌توان به ارتباط میان فسادها و بلاها تا حدودی پی برد و در گذر تجربه قواعد چندی از آن را به دست آورد که با آزمایش‌های مکرر می‌شود آن را به صورت قانونی علمی ثبت کرد. هم‌چنین نوع گناه و فساد حاکم بر جریان عمومی جامعه حتی در کیفیت و چگونگی رخداد بلا نیز تأثیر می‌گذارد و زمان وقوع آن را در طول شبانه روز و در این که در کدام ماه واقع شود و نیز در سال آن تأثیرگذار است. گاه گناهی زلزله‌ای می‌شود که زمین و زمان از شدت آن می‌لرزد،

زمین شکافته می‌شود و ساختمان‌های سر به فلک کشیده در هم کوفته می‌شود، همانند غذایی در دیگ که با کفگیری به هم زده شود. چنین زلزله‌هایی انسان‌ها را با تمامی امکانات دنیایی که دارند بر عکس در زمین دفن می‌نماید و بالاترین ساختمان در پایین‌ترین نقطه‌ی زمین واژگون می‌گردد.

برای نمونه، اگر انسان‌ها به جای تخلیه‌ی شهوت خود بر زنان به مردهایی مانند خود مراجعه کنند، زلزله یا چیزی شبیه آن واقع می‌شود. این ارتباط در طول زمان با روان‌شناسی مناطقی که زلزله شده است و با بررسی فرهنگ آن منطقه و آماري که از فسادهای آنان گرفته می‌شود به دست می‌آید. آمار فساد هر جامعه با نوع بلایای طبیعی آنان ارتباط دارد. بیماری‌های نوپدید نمونه‌ای از بلایایی است که بر اثر فساد دنیامداران به وجود آمده است. بی‌نظمی حاکم بر ناسوت و آسیب‌ها و بلایای طبیعی آن زائیده‌ی دست کثیف انسان‌های دنیامدار است و از ناظم عالم بر نمی‌خیزد. فساد و شرور را نمی‌شود به حق نسبت داد. فساد، تباهی و بدی از انسان است. از خداوند فقط خیرات است که نازل می‌شود. از خیراتی که خداوند در عالم ناسوت به آدمیان داده است قدرت حرکت و انتخاب است که آن را هم به خوبان و هم به بدان و دنیاخواهان عطا کرده است. بشر این قدرت را در ایجاد فساد و تباهی در زمینی به کار می‌برد که باید گهواره‌ی آرامش او

باشد. بر این اساس، این حق نیست که در ایجاد فساد دخالت دارد، بلکه این بشر ستم پیشه و ظالم است که زمین را گورستان عذاب خود می‌نماید.

روشنای ۶۵

حقیقت‌های تازه و واقعیت‌های کهنه‌ی ناسوت

پول حقیقت ندارد، اما واقعیت دارد. واقعیتی که می‌تواند مشکل‌گشا باشد. خانه حقیقتی ندارد، ولی واقعیتی مشکل‌گشا دارد. همسر و فرزند نیز حقیقتی ندارد، با این وجود، واقعیتی است که مشکلات آدمی را برطرف می‌کند. علم و عمل نیز به همین گونه حقیقتی ندارد و واقعیتی مشکل‌گشاست. نماز نیز چنین است. حقیقت تنها حضرت حق است و چیز دیگری نیست جز واقعیاتی که از آن استفاده می‌شود. میان حقیقت و واقعیت تفاوت وجود دارد که توضیح آن در دروس فلسفه آمده است. انسان چنان‌چه در هستی پی تازه‌ای می‌گردد تنها باید پی‌گیر حق و خداوند باشد و بس که او همیشه تازه است و هر چه غیر اوست به شکلی نو نیست؛ ولی چون دست دوم بودن آن به چشم نمی‌آید گمان می‌شود امری تازه و نو هست، در حالی که مظاهر دنیا بارها و بارها مصرف شده است و چیز تازه‌ای نیست. در سیاره‌ها نیز وضع همین‌گونه است. سطح زمین هر روز تغییر

می‌کند؛ ولی چون برای ما محسوس نیست، آن را انکار می‌کنیم. همان‌گونه که صورت کودک هر روز در حال تغییر است اما ما به آن توجهی نداریم. اگر کسی که کودکی تازه متولد شده را ببیند و پس از ده روز دوباره او را ببیند، در می‌یابد که چهره‌ی او تغییر کرده است. ظاهر زمین نیز لحظه به لحظه در حال تغییر است. شکل زمین مانند سیب زمینی است و به صورت کره‌ی هندسی نیست، از این رو پیوسته در حال تغییر است. حرکت زمین حالت مداری ندارد و به صورت بیضی یا دایره‌وار حرکت نمی‌کند و در مواردی نیز حرکتی مشاهده نمی‌شود. زمین به دور خورشید حرکت می‌کند؛ ولی سیر خود را نیز دارد. هر حرکت زمین، فشارهای متفاوت و بی‌شماری دارد و جاذبه و دافعه می‌طلبد و کم و زیاد آن متفاوت است؛ ولی ستاره‌شناسان به اشتباه حرکت زمین را بیضی یا دایره‌وار ثبت کرده‌اند. اگر علم جدید نجوم و کتب قدیمی که حاوی علوم منسوخ است کنار گذاشته شود، این امر قاعده‌ای علمی می‌گردد.

هر چیز ناسوتی این‌گونه است و هر چیزی در هر چیزی مؤثر است و «كُلُّ مُبْتَسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»^۱ بر هر پدیده‌ای چیره است و هر کسی به دنبال چیزی است که برای آن آفریده شده است. انسان نیز همین‌گونه است و با این قاعده‌ی کلی است که سیر می‌کند.

۱. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۸۲.

روشنای ۶۶

بشر ناسوتی و بی‌خیالی نسبت به هشدارها و انگیزه‌ها

آیا ما برای عمل کردن به دنیا آمده‌ایم؟ چرا ما بسیاری از سخن‌های خود را فراموش می‌کنیم؟ ما به دنیا آمده‌ایم تا زیربنای عملی و اعتقادی خود را استحکام بخشیم؛ از این رو بسیار می‌شود که دعای کمیل یا ندبه را شروع می‌کنیم؛ ولی نمی‌توانیم آن را به پایان برسانیم یا گاه می‌شود که حوصله نداریم و دعایی را نمی‌خوانیم. هم‌چنین می‌شود که عقل با مخالفت شدید خود می‌خواهد جایی نرویم و این اجازه را به ما نمی‌دهد اما ما بی‌اعتنا به هشدارهای عقل به جایی می‌رویم که جز بدبختی چیزی برای آدم در پی ندارد.

روشنای ۶۷

شبکه‌ی در هم تنیده‌ی پدیده‌های ناسوتی

اگر ده‌ها هزار پروانه در پیله‌ی خود خفه شوند آن‌گاه صد‌ها هزار ماهی در تور به پروانه تبدیل می‌شوند، ولی اگر ده‌ها هزار پروانه پروانه بمانند و خفه نشوند، دنیا چگونه خواهد شد؟

اگر در جاده‌ای فردی انحراف به چپ داشته باشد و بخواهد خانواده‌ای را زیر بگیرد اما فرمان خودروی خود را بچرخاند و به

جدول بزند و خودرو وی واژگون شود، آیا باید خوشحال باشد که خانواده‌ای را نکشته است یا باید ناراحت شود که خودروی وی خسارت دیده است؟

روشنای ۶۸

آپارتمان نشینی و خانه‌های وسیع ناسوتی

در روایت است از راحتی مؤمن داشتن خانه‌ی وسیع است. باید در این روایت دقت داشت مراد از داشتن خانه‌ی وسیع، متراژ بالای آن نیست، بلکه داشتن فضایی باز که دارای آسمان باشد و بتوان در زیر آسمان آن نشست و استراحت کرد منظور است. اگر کسی تنها یک اتاق با حیاطی داشته باشد که در آن باغی، باغچه‌ای یا گلی است و می‌تواند آسمان را در آن‌جا نظاره نماید، همین او را بسنده است و خانه‌ی او وسیع می‌باشد. خانه‌ی وسیع به معنای داشتن زیربنا و سقف زیاد نیست، همان‌طور که گفته می‌شود: یک اتاق برای خودت، یکی برای همسرت و یکی برای مهمانت و چهارمی برای شیطان است؛^۱ زیرا داشتن خانه‌ای بزرگ‌تر از آن برای ریا و خودنمایی است. انسان می‌تواند یک یا دو اتاق داشته باشد؛ ولی یک فضای باز در کنار آن داشته باشد و در این صورت داشتن خانه‌ای وسیع بر آن صدق

۱. ر.ک: شیخ صدوق، خصال، ص ۱۲۰.

می‌کند. نباید وجود چنین احادیثی را توجیه‌گر ساخت خانه‌باغ‌های بزرگ قرار داد و با تحریف معنوی روایت، برای خود برجی ساخت و همه را برای خود دانست. البته، در برج‌هایی که فضای بازی نیست، فایده‌ای جز اختلاف طبقاتی در آن نیست. آپارتمان‌هایی که امروزه ساخته می‌شود و به لانه‌ی کبوتر می‌ماند چون فضای باز ندارد مطبوع نیست؛ زیرا عمر انسان را کوتاه می‌کند. آپارتمان، آزادی نفس کشیدن را از انسان می‌گیرد. کسی که آزاد است باید تمام زمینه‌های زندگی او آزاد باشد. آزادی را باید از روحانیت شیعه آموخت. آزادی روحانیان حتی در لباس و کفش‌های آنان نیز وجود دارد. نعلین‌های آنان پشت ندارد، قبای آنان باز است، پیراهن آنان در گذشته دکمه نداشت، عمامه‌ی آنان حتی با یک نخ به یک‌دیگر گره نمی‌خورد به عکس عالمان دیگر مذاهب و ادیان که دکمه و سنجاق‌های بسیاری همراه خود دارند. آزادی حتی باید در ساختمان‌سازی نیز وجود داشته باشد. انسان باید در همه چیز آزاد باشد. آپارتمان‌سازی امروزی با آزادی و فرهنگ اسلامی منافات دارد.

روشنای ۶۹

آلودگی هوا و اعصاب ناآرام

بسیاری از شهرهای دنیا هوایی آلوده دارد. آلودگی هوا سبب

می‌شود ساعت‌ها مرگ افراد به پیش بیفتند. آلودگی هوا و سرب موجود در آن برای اعصاب و روان آدمی به مانند بمبی هسته‌ای می‌ماند و فضایی عصبانی را بر فرد چیره می‌سازد.

روشنای ۷۰

تسبیح و سجده‌ی پدیده‌ها

تمامی پدیده‌های ناسوتی دارای تسبیح و سجده‌ی مخصوص به خود می‌باشند. تسبیح آنان صوتی غنایی است که در هر پدیده وجود دارد و سجده‌ی پدیده‌ها نیز بسان رقص آنان می‌باشد که همواره وجود دارد. تسبیحی که شاکله و مسیر مخصوص هر موجود است.

روشنای ۷۱

نیازهای ناسوتی

ناسوت با نیازمندی هاست که رشد می‌کند. مردم پاریس به سگ علاقه‌ی زیادی دارند. سگ‌ها چنان در این شهر فراوان هستند که اگر شهرداری چند ساعتی اعتصاب کند، بوی گند مدفوع سگ‌ها، همه‌ی مردم پاریس را کلافه می‌کند. این بوی بد موجب شده است فرانسه در صنعت عطر سازی مقام اول جهان را داشته باشد.



با شروع جنگ تحمیلی و تحریم تسلیحاتی، نیروهای فکری و اجرایی انقلاب برای رسیدن به خودکفایی متمرکز شدند و هم‌اکنون پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی در ایران ساخته می‌شود. نیازمندی اگر به‌درستی از آن استفاده شود عامل رشد است.

روشنای ۷۲

تازه به تازه و نوبه نو بودن ناسوت

در ناسوت تکراری نیست و همه چیز با همه چیز تفاوت دارد. هر چیزی سبع المثنای همه‌ی چیزهاست. ناسوت بی نهایت چهره دارد که در هیچ یک تکراری نیست. هیچ کس در طول عمر خود هیچ‌گاه نمازی را به تکرار نمی‌گزارد. هیچ یک از لحظه لحظه‌های عالم تکرار شدنی نیست. خداوند وحدت دارد و هر پدیده‌ای نیز واحد و یگانه است و دوگانگی بر نمی‌دارد. خداوند هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال وحدت دارد، از این رو تکراری در عالم نمی‌باشد.

روشنای ۷۳

زندگی ناسوت زیباست

زندگی زیباست. لحظه لحظه‌ی زندگی و تمامی ابعاد منشور دنیا زیباست. تلخ آن زیباست. شیرین آن نیز زیباست. زشت آن



زیباست و زیبای آن نیز زیباست. سراسر هستی زیبایی نسبی دارد و مقایسه است که یکی را زیباتر و یکی را زشت و زشت‌تر می‌بیند. شاهد بر این امر، علاقه و حب به حیات در همه‌ی موجودات است.

کسی حاضر نیست تلخ‌ترین زندگی‌ها را رها کند، به‌ویژه اگر تصور امکان تلخ‌تر از آن را در نظر آورد. این زیبایی در هر سطحی و برای هر دسته‌ای بوده و هر مرحله‌ای از هستی برای همان فرد زیباست؛ اگرچه برای دیگری نازیبا باشد. گلابی برای آدمی شیرین و نجاست آن برای مگس شیرین‌تر است؛ پس کدام شیرین‌تر است؟ باید گفت برای چه کسی؟ علف به دهان بز شیرین است و استخوان به دهان سگ و گوشت به دهان گربه و هر یک شیرین است؛ ولی نه برای همه. هر یک نیز نامناسب است؛ ولی نه برای همه.

زیبایی و شیرینی به طور نسبی در همه‌ی اشیا وجود دارد و کسی نمی‌تواند موقعیت غیر خود را انکار کند؛ اگرچه طبیعت، انکار را برای خود لباس تحقق پوشانده است. داستان بهلول و هارون و خرابه و زن و مرد پیر و کور را باید به یاد آورد که وقتی هارون می‌خندد بهلول حالات هارون درنوش و پوش را با حالات فرشتگان مقایسه می‌کند.

زیبایی‌های ناسوت همه نسبی است و زیبایی مطلق تنها از آن حق تعالی است که باید طالب آن بود، چنان که طبیعت همین کار را به عهده دارد.

روشنای ۷۴

ظاهر طبیعت

ظاهر طبیعت نعمت است و آنچه از ظاهر طبیعت مورد خدمت است، ظاهر ساختگی است.

روشنای ۷۵

بدچشمی گل و نجابت خار

گل با همه‌ی زیبایی که دارد بدچشم است و خار با تمامی بدگویی‌هایی که به آن می‌شود، بسیار نجیب است. زیبایی در خار نهفته است و خار در گل پنهان است.

روشنای ۷۶

خوبی و کلی‌بندی‌های ناسوتی؛ لازم آفرینش

خوبی و بدی لازم زیبایی نظام آفرینش است؛ اگرچه کلیت بدی‌ها غیر از تحقق آن است. آنچه لازم نظام است کلی بدی است نه فرد آن.

روشنای ۷۷

زیباترین شهود در ناسوت

حق، زیباترین مشهود آدمی است؛ هرچند آدمی به آسانی

تاب رؤیت و درایت یافت حق تعالی را ندارد.

روشنای ۷۸

ناز زیبارویان و یأس زشت چهرگان

زیبایان به خود ننازند و زشت‌رویان از خود مأیوس نشوند؛ زیرا می‌شود زیبایی نه تنها در جای خود بماند، بلکه از حیوانی فروتر رود و زشتی، جایگاهی بس والا بیابد.

روشنای ۷۹

خودفریبی خوش‌ظاهران

بسیار می‌شود که برخی از آدمیان خوش‌ظاهر و خوش‌چهره همان‌طور که دیگران فریب ظاهر نیکوی آنان را می‌خورند، خودشان نیز فریب ظاهر خود را می‌خورند و بر اثر جهل و غرور، خود را به آسانی و با رضایت در اختیار زشتی‌ها و بدی‌های شیاطین قرار می‌دهند.

روشنای ۸۰

آفریننده‌ی لطف و زیبایی

زیبایی‌های طبیعت تشابه یا تمایز تمام به هم ندارند؛ بلکه این پدیده‌ها در عین تشابه، تمایز و در عین تمایز تشابه دارند و

این‌گونه است که آفریننده‌ی لطف و زیبایی می‌گردند. هر یک از پدیده‌های زمینی و آسمانی، اگر درست، دقیق و به قدر مناسب در نظر گرفته شود، از یک‌دیگر متمایز هستند و با همه‌ی امتیاز، هم‌گون و هم‌گام می‌باشند.

حیوانات، گیاهان و انسان‌ها با همه‌ی تمایزی که از یک‌دیگر دارند و با وجود خصوصیات خود، هر یک حکایت از نظام و آهنگی ویژه‌ی خود دارند و صداهای هر یک از آن‌ها خاص آنان است و شکل و رنگ و روی هر یک از شکل و رنگ و روی یک واحد و یک حد حکایت می‌کند که زبان و قلم نمی‌تواند حکایتی از آن داشته باشد.

با آن‌که موجودات هر یک نوعیت خاص خود را دارند و همگی از قانون خاص خود پیروی می‌کنند، گویی همه‌ی موجودات یک نوعند و یک قانون دارند. گویی تمامی پدیده‌ها با هم سر و سرّی داشته و با هم آشنا هستند و هر یک دیگری را به‌خوبی می‌شناسد و بیگانگی میان آنان برای هیچ دوره‌ای نبوده است و گویی همگی از یک آب و خاک و یک علت هستند و به سوی غایت واحدی در حرکت می‌باشند و همه‌ی این گوناگونی‌ها با هم از یک خانواده هستند.

روشنای ۸۱

خوش چهرگی

ظاهر خوشایند و خوش چهرگی طبیعی از جانب حق تعالی به بسیاری ارزانی می‌شود. این امر به جهت رشد باطن زیبارویان است. البته در صورتی که درک این معنا برای اهل ظاهر ممکن باشد. تخریب ظاهر خوب نیست؛ اگرچه تزئین ظاهر در صورتی که بیش از حد لازم باشد شایسته نیست و برای اهل ظاهر ایجاد گرفتاری و مشکل می‌کند.

روشنای ۸۲

سادگی لذت ناسوتی و رنج لجن‌زار غرب‌مالان

کسانی برای تفریح، شهوترانی و دنیاطلبی به غرب می‌روند و این در و آن در می‌زنند که خیرات اطراف خود و خیرات موجود در زندگی خود را نمی‌بینند و لذت را از دوردست‌ها طلب می‌کنند. آنان همسری دارند اما دانش لذت‌بری از او را ندارند و به همین خاطر زندگی درستی ندارند و از زندگی خود رنج می‌برند و لذت را به غلط در شهوترانی‌هایی به سبک غربیان می‌بینند. همسر مانند شاخه‌ی گلی است که هرچه به او بیش‌تر رسیده شود بیش‌تر غنچه و گل می‌دهد و هرچه به آن بیش‌تر توجه شود تازه‌تر می‌گردد.

او مثل سینه‌ای است که هرچه بیش‌تر مکیده شود، شیر تازه‌تری در آن تولید می‌گردد. کسانی که سراب غرب را مآل تشنگی شهوت خود می‌بینند و همسر نجیب خود را رها می‌کنند و پشت کوه قاف به دنبال دنیا می‌گردند دریغ و حسرت یافتن ذره‌ای از آن را خواهند داشت.

زندگی لذت‌بخش بسیار ساده است. می‌توان با لیوانی چای و گپی با دوستان یا نگاه به گلی زیبا از زندگی لذت برد. لذتی که اگر در جهان تقسیم شود، همه خوشی آن را درک می‌کنند. افرادی نمی‌توانند به همین سادگی خوشی و لذت در زندگی داشته باشند و رنج مهاجرت به غرب را برای یافتن خوشی بر خود هموار می‌سازند. آنان هرچه در زندگی خود می‌یابند لجن‌زار است. خوشی در زندگی چنین دنیامدارانی گم می‌شود و از چنین مسافرت و مهاجرتی تنها خستگی و هزاران آفت و آسیبی که دیده‌اند دچار آنان می‌گردد.

روشنای ۸۳

هراس آرامش و لذت مشکلات

بسیاری از امور دنیوی حتی مشکلات آن لذت‌بخش است. لذت مشکلات، کم‌تر از دیگر لذایذ نیست. درد، غم، هجر، سوز،

آه و فغان لذتی را برای آدمی می‌سازند که هرگز برای افراد ضعیف و ناتوان قابل تحمل نیست. آنان می‌گویند: اگر ناراحت شوم، خوشحال می‌گردم و چنانچه در سرور و خوشحالی باشم، ناراحت هستم، از این‌که با مشکلی رو به‌رو نشوم، در هراسم، و از هراس، آرامش می‌یابم.

روشنای ۸۴

آرامی عمر

کم‌تر فردی می‌تواند عمر طبیعی خود را به آرامی سپری کند.

روشنای ۸۵

بازی با دنیا

بعضی با دنیا بازی می‌کنند. برخی خود را بازی می‌دهند. دنیا گروهی را بازی می‌دهد. دنیا گروهی را به بازی نمی‌گیرد. بعضی دنیا را به بازی نمی‌گیرند. عده‌ای اهل بازی نیستند. بسیاری جز بازی کاری ندارند و جز بازی کاری از آنان ساخته نیست.

روشنای ۸۶

خودناشناسی و خودگمی

بسیاری هنگامی که دنیا به آنان رو می‌کند، خود را

نمی‌شناسند. بسیاری که دنیا به آن‌ها پشت می‌کند، خود را گم می‌کنند.

روشنای ۸۷

بریدگی از بدی و خوبی

بسیار کم هستند افرادی که از دنیا رها و بریده شوند. بریده شدن از خوبی‌ها به مراتب مشکل‌تر از بریدن از بدی‌هاست. این در حالی است که جدا شدن از بدی‌ها چندان آسان نیست.

روشنای ۸۸

دنیاداری دنیاندار

آن که دنیا ندارد به صورت قهری دنیا او را خواهد داشت و آن که دنیادار است، هیچ ندارد.

روشنای ۸۹

نامتعادلان ناسوت‌پرور

نامتعادل‌ها و تندروها هستند که دنیا را به حرکت در می‌آورند، ولی آنان به طور اندک، جان سالم به در می‌برند و به طور کلی به قهر ناسوتیان گرفتار می‌شوند.

روشنای ۹۰

عزت و لذت دنیا

هر که عزت و لذت دارد، در حقیقت از خداست و کسی از خود چیزی ندارد، اما باید دانست دنیا جای هیچ بزرگی و عزتی برای خوب و بد نمی‌باشد.

روشنای ۹۱

نگران ساحل‌ها

اگر کسی دنیا را می‌خواهد، نباید خود را زیاد از ساحل دور سازد و باید راهی برای بازگشت خویش باقی گذارد تا خود را غرقه‌ی دنیا و درگیر حرمان و حسرت ابدی نگرداند.

روشنای ۹۲

زندگی عنکبوتی و لذت‌بری از لذت‌ها

هرچه انسان در جست و جوی دنیا و در پی هواهای نفسانی باشد، کم‌تر حقیقت لذت را در می‌یابد. اگر کسی بخواهد با پیروی از هوای نفس لذت برد و بر آن اصرار داشته باشد به جایی می‌رسد که دیگر از لذت‌ها نیز لذتی نمی‌برد. وی هرچه بیش‌تر در دنیا و نموده‌ها و چهره‌های ناسوتی آن فرو رود، ضیق و تنگی بیش‌تری او را فرا می‌گیرد و هیچ‌گونه گشادگی از سیر و حرکت در

این راه به دست نمی‌آید.

مظاهر ناسوتی دنیا لذت نمی‌آورد و تنها آدمی را به امید وصول لذت به این راه می‌کشاند و در پایان نیز چیزی به دست او نمی‌دهد. اهل دنیا و دنیامداران در این طریق محکم و سریع گام بر می‌دارند اما هرگز از هواهای خود راضی نمی‌شوند و امیال نفسانی آن‌ها اشباع نمی‌گردد و تنها کمیت اشتهای خود را تغییر می‌دهند. برای درک بهتر این مطلب و روشن شدن بحث، چند مثال آورده می‌شود تا بحث صورت ملموس به خود گیرد.

معتاد به مواد افیونی مانند تریاک، هرویین و دیگر اقسام مواد تزریقی به نشاط کامل نمی‌رسد و خود را راضی نمی‌بیند. او نخست با مصرف تریاک حالت نشاط را در خود احساس می‌کند و زمانی نمی‌گذرد که خماری او را فرا می‌گیرد. این امر چنان تکرار می‌شود تا جایی که دیگر با مصرف دوباره‌ی آن، حالت نشاط اولی در او حاصل نمی‌شود، این‌جاست که برای کسب لذت بیش‌تر بر مقدار تریاک می‌افزاید. این امر تکرار و دنبال می‌شود تا آن که تریاک سراسر وجود معتاد را می‌گیرد و او را در خود غرق می‌سازد تا شاید دست‌کم آن حالت نشاط اولی محدود را به دست آورد؛ ولی این خیال محقق نمی‌گردد و از آن همه آثار تریاک که گفته شد چیزی جز ضعف، زبونی، سستی و ناتوانی در خود مشاهده نمی‌کند.

در این هنگام وی در پی هوس کاذب دیگری می‌رود تا نشاط خود را در تزاید کیفی ببیند و به جای تریاک به هرویین روی

می آورد. او چند صباحی از آن احساس راحتی می کند؛ ولی به جایی می رسد که در نهایت خود را در آغاز راه می بیند و در نهایت، این امر نه به او آرامش می بخشد و نه روحش را تازه می کند. در این هنگام است که فرد معتاد در سرازیری سقوط قرار می گیرد. وی برای نجات خود باید به جای مصرف مواد به تزریق مواد روی آورد و به جای سیر صعودی، سیر نزولی کند؛ اگرچه این کار نیز به او آرامش نمی دهد و در این راه می رود تا آن جا که روزی، سوزن و سرنگ در دست، دار فانی را وداع گوید. این بیچاره به دنبال تحصیل لذت و نشاط بود و خود را کشته‌ی صفا می پنداشت؛ ولی هرگز به لذت نرسید و نشاط و صفایی ندید و همه‌ی عمر را در خماری سپری نمود و جان خود را در گرو این امر نهاد.

هرکس به دنبال کسب لذت و نشاط از هواهای نفسانی باشد، به جایی می رسد که دیگر از چیزی و کسی لذت نمی برد و خود را از همه‌ی مظاهر طبیعت محروم می نماید. چنین کسی تنها مرگ را علاج اندوه، رنج و غم خود می بیند.

ماجرای کسی که در پی مال دنیا است و برای تحصیل اندک اندک آن، جان و دین خود را به خطر می اندازد و از خود مایه می گذارد تا عطش فقر و نداری را رفع کند، نیز چنین است. چنین شخصی در حال ذخیره کردن است و از یک لباس به چند لباس، و از یک خانه به چند خانه، و از یک خودرو به چند خودرو و از هر چیزی متعدد آن را فراهم می کند تا شاید این غریزه را در باطن

خود اشباع نماید. او در ابتدا خانه‌ای می سازد و آن را رنگ آمیزی می کند و سپس آن را دکوربندی و زینت می نماید تا در میان آن همه زر و زیور خود را بیابد و به آرامش برسد؛ در حالی که خود را در میان آن ناهنجاری هاگم کرده و می بیند که آرامش خود را نیز از دست داده است. چنین فردی سرعت و کوشش را برای جبران این نقصان و به دست آوردن لذت دل خواه سرلوحه‌ی کار خود قرار می دهد. به هر دری می زند و از هر متاعی استفاده می کند و هرچه دلش می خواهد فراهم می نماید تا شاید کسب لذت کند؛ ولی هیچ گاه خود را شاد و بانشاط نمی بیند و همیشه در پی تزیید و تکاثر است و از این همه تلاش خود چیزی جز خستگی و افسردگی و دل مردگی احساس نمی کند.

او در پی تحصیل لذت، خود را به زحمت می اندازد تا شاید گمشده‌ی خود را بیابد؛ در حالی که هرگز فراخی و آسایش را نمی یابد و خسته تر از پیش، این کار را تکرار می کند تا جایی که با هزاران حسرت و آرزو در میان همه‌ی آن اندوخته‌ها با تلخی جان می دهد و فراق این اموال، او را به نابودی و معارضه و نزاع با خداوند و دشمنی باروزگار خویش می کشاند.

تلاش و کوشش در راه تحصیل هواهای نفسانی سبب می شود انسان درگیر حرمان گردد. می توان زندگی عنکبوت را بهترین مثال برای این واقعیت به شمار آورد. آشکار است که عنکبوت چگونه خود را در میان کوشش و تلاش خود نابود می سازد؛ بی آن که ادراکی نسبت به عاقبت کار تنیدگی تار دور خود داشته باشد.

روشنای ۹۳

دوری از تعلقات دنیوی و غور در مقامات معنوی

هوا و هوس، آدمی را مست می‌کند. مستی کسی که در پی هوا و هوس می‌رود از غفلت فردی که در خواب است بیش تر است. فرد خواب را می‌شود با تلنگری بیدار کرد اما مست هوا و هوس در چنان غفلتی غور می‌کند که آگاه کردن او محال می‌نماید. هوا و هوس او را کور، نابینا و کر می‌سازد. غور در سرگرمی‌ها و بازی‌ها چنین نتیجه‌ای دارد.

اگر کسی بتواند در عبادت، مناجات، مطالعه و کار غور کند و مانند مست به سرگرمی‌ها در آن فرو رود موفق می‌شود و به علم و دانش یا مقامات معنوی دست می‌یابد. خداوند رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را که خاتم الادبا بود، وی به چنین حالتی رسیده بودند. ایشان بسیار قداست و حرمت داشتند و محضر ایشان برای ما کیمیا بود. متأسفانه برخی از طلبه‌ها به هنگام درس به ایشان ریگ می‌انداختند و شوخی می‌کردند اما آن بزرگوار چون در عالمی دیگر غور می‌کرد متوجه آنان نمی‌شد. ایشان پیر بود و هیکل ثمین و درشتی داشتند و بسیار گرم می‌شدند و گرما ایشان را اذیت می‌کرد اما به هنگام درس مست مست بودند و در اوج و ملکوت قرار می‌گرفتند. ایشان جامع، واصل و کامل بودند اما از مشکلات فقر و بیچارگی رنج می‌بردند. من در محضر ایشان مسحو صفا و غور ایشان بودم و دیگر گرمای آن‌جا را حس نمی‌کردم.

روشنای ۹۴

راه‌کار بریدن از تعلقات خاطر دنیوی

راه‌کار مناسب و مهمی که برای بریدن تعلق خاطر از دنیا و مظاهر گوناگون آن وجود دارد تفکر در زوال دنیا و نامانی و فنای آن است. البته در این امر، توفیق الهی شرط است و هر کسی را توان این امر نیست. استعداد این مهم را باید از عطایای حق تعالی دانست و آن را از خداوند خواست.

برای دوری نمودن از دنیا باید دل به سوی باطن‌گرایی پیدا کند. دلی می‌تواند به باطن‌گرایی که مظاهر طبیعت را به صورت حق جلوه‌گر ببیند و باطن‌چهره‌ی ناسوتی امور مادی به‌خوبی برای او نمایان گردد تا آدمی سرانجام امور را در ابتدای آن مشاهده نماید. همه‌ی امور را باید در حق خلاصه دید و خود را یکسره به حق مشغول ساخت و چهره‌ی غیریت را از دل خویش دور نمود و دل را برای حق زیور داد و سوز، آه، درد، غم و اندوه را مبادی وصول خود ساخت تا دنیا و مظاهر آن دیگر جایی برای ماندن نبیند و خود را از آدمی دور گرداند و این‌گونه است که می‌توان دل را به دلدار سپرد.

روشنای ۹۵

دنیای شیرین و مرگ غمگین

آنان که کام خود را با دنیا شیرین می‌سازند، همه‌ی آن

شیرینی‌ها را با تلخی مرگ فراموش می‌کنند؛ ولی آنان که تلخی دنیا را چشیده‌اند، مرگ را شیرین یافته و کام خود را با شیرینی مرگ تازه می‌کنند.

آنان که هدف و غایتی جز دنیا نداشته‌اند در آخرت افسرده می‌گردند و افرادی که افسردگی خود را همیشه با خدا، ذکر و یاد او برطرف می‌کنند، در آخرت هرگز افسرده نمی‌شوند.

روشنای ﴿۹۶﴾

قمار زندگی پایدار

زندگی همانند یک قمار است. باید با همه‌ی شرایط موجود آن در همه‌ی مقاطع کنار آمد و انسان خود را در جدارهای محدود آن یا گسترده‌ی بی پایان امیال و سراب آرزوها گرفتار نکند. انسان در طول عمر خود نمی‌تواند یکسان عمل نماید، گاه برنده است و گاه بازنده، روزی موفق است و روزی ناموفق یا شکست خورده، زمانی زمان به میل او در حرکت است و گاه همه‌ی جهات مثبت و درهای امید بر او بسته می‌شود و هر چه منفی است او را محاصره می‌کند. البته، تمامی این امور می‌تواند دلیل بر حقانیت فرد باشد یا آن که از عوارض جهات ناسالم عملکردهای وی است؛ ولی در هر صورت، این انسان است که باید خود را در برابر تمامی ناملازمات زندگی سازگار کند و خود را با همه‌ی شرایط مثبت یا منفی وفق دهد. گاه فردی توان رویارویی با پیروزی‌ها را ندارد و با اندک کام‌یابی خود را گم می‌کند و در خود گم می‌شود. هم‌چنین

ممکن است فردی با اندک شکستی خود را نادیده انگارد و از یأس و ناامیدی سخن به میان آورد؛ ولی انسان‌های توانا و مردان وارسته و مقتدر نه از رویارویی با خوشی‌ها و پیروزی‌ها خود را گم می‌کنند و نه در برابر سختی‌ها خود را می‌بازند. انسان توانا کسی است که موقعیت خود را با امکانات خویش بسنجد و از اقتدار یا سستی خود بهره‌گیری نامناسب نکند و خود را در هر شرایطی دست‌کم نگیرد؛ نه خود را در برابر سختی‌ها ببازد و نه خود را در پیروزی‌ها گم کند و دیگران را فراموش نماید؛ بلکه خود را در مقابل حوادث مختلف بسنجد و خود را با آن‌ها به سلامت رو به‌رو نماید، و بدون آن‌که اهداف و عقاید خود را نادیده بگیرد از تمامی کامیابی‌ها و ناملازمات به سلامت عبور نماید.

بسیاری از افراد تحمل شکست را ندارند و همیشه در پی پیروزی می‌باشند. چنین افرادی هیچ‌گاه پایان پیروزی ندارند؛ زیرا همه‌ی پیروزی‌ها را با شکستی از دست می‌دهند. آنان یا از خود راضی هستند و یا در جهت شناخت زندگی دچار اشتباه و انحراف می‌باشند و گرنه هر انسان متعادلی باید بداند که وضعیت و موقعیت برای هیچ‌کس همواره ثابت، پایدار و یکسان نیست و معنای زندگی نیز این نیست که همیشه برای فردی به یک صورت رقم زده شود. آدمی باید ادراک واقعیت‌های موجود را به‌خوبی در سیر زندگی داشته باشد و خود را گرفتار جدال‌های خیالی و امیال ذهنی نسازد و در هر وضعیت و موقعیتی که برای وی پیش می‌آید خود را سراپا و سرافراز نگاه دارد. باید با تحمل مشکلات

و سختی‌ها، خوشی‌ها و کامیابی‌ها را از خود گذرانند و در برابر هیچ یک زانو خم نسازد و خود را گم ننماید.

روشنای ۹۷

حق‌مداری در رؤیت مظاهر ناسوتی

زمان بسیار زودگذر و عمر آدمی بسیار کوتاه است. گویی هر لحظه‌ی عمر آدمی تمامی لحظات است و لحظه‌ای بیش نیست. هر لحظه‌ی عمر دنیایی لحظه‌ی پایانی است و لحظه پایانی آن گویی ابتدای درک و فهم زندگی است. یک لحظه از آن انسانی را از پا در می‌آورد. سالیان درازی چون چشم بر هم زدنی تمام می‌شود. کودکی و جوانی خود را در پیری به نمایش می‌گذارد و همه‌ی عمر در خواب گذشته می‌گذرد. عمر کوتاه دنیوی انسان چنان از لحاظ کمیت ناچیز و از لحاظ کیفیت، پیچیده و بزرگ است که بسیاری از افراد در مغالطه‌ی کمیت و کیفیت قرار می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که یکی می‌گوید چیزی نیست و دیگری می‌گوید همه چیز است، بدون آن‌که توجه داشته باشند که هر دو درست می‌گویند. عمر آدمی هم چیزی نیست و هم بسیار است. ناچیز است از لحاظ کمی و بسیار است از لحاظ کیفی. لذا لذت و خوشی‌های آن نیز محدود و کوتاه است به‌گونه‌ای که در زمان وجود، لباس عدم می‌پوشد و با بودنش نبودن را به رخ می‌کشد و شادی و سرورش حکایت از رنج و غم می‌کند. سرور و شادی آن با رنج و غم و لذت آن آمیخته با غم و درد است و ظرف وجود آن غم عدمش را به ذایقه‌ی آدمی می‌چشاند.



عمرهای دنیوی را پایانی است که خود آغازی بی‌انتهاست و رنج فراگیر همه‌ی دنیا پایان داشتن آن است. هر کس با آن که فراز و نشیب‌هایی دارد، خود را در شیب غرق می‌بیند و بدون آن که تمایلات خویش را تمام شده پندارد، با چنگال مرگ شکار می‌شود. صورت خوشی‌های آن از ارزش خوشی‌ها و زوال لذت آن از ارزش لذت‌های آن می‌کاهد. کوهی از لذت کم‌تر از کاهی و دریایی از شادمانی و سرور همانند کفی از دریا جلوه می‌نماید و آدمی را درگیر حسرت و فقدان می‌سازد. هرگز ممکن نیست که دنیایی همراه با شیرینی محض به فراچنگ آورد تا در کنار آن به راحتی آرمید. محتوای همه‌ی ظرف وجودی دنیا درگیر زوال و رنج است و آدمی خود را با آن سرگرم نموده است. هر کس دنیا را به وصف دنیا ببیند، چیزی جز زوال و نیستی نصیبش نمی‌شود و رنج و محرومیت همواره او را آزرده می‌سازد. باید برای این کابوس و غول بدون محتوا، به راحتی محتوایی به میان آورد و پایان و حق را در آن مشاهده نمود تا به همه‌ی لذت‌ها و کردارش رنگ و روی خیر و درستی بخشد. دنیا را باید همراه حق و حق را در چهره‌ی دنیا دید و سرگرم دنیایی شد که به حق مخلوط است. سرد و گرم دنیا را باید به حق محک زد و پیروزی خاصی را در سر نپروراند و با بود و نبود، تلخ و شیرین و سالم و آرام آن رو به رو شد. نباید مظاهر و لذت دنیا را بزرگ و مهم پنداشت بلکه اهمیت دنیا در حقیقت آن است که باید بدون ترس، شک، وسواس و بدون وقعه آن را دنبال نمود. نباید در مشکلات، بن‌بست‌ها و سنگلاخ‌های بلند دنیا دست و پای خود را گم نمود و مایوس گشت و امر دنیا را تمام شده پنداشت، که ممکن است و رای



همه‌ی این بن‌بست‌ها و پایان‌ها آغاز بسیار شیرینی وجود داشته باشد. نباید خود به خود به استقبال نیستی رفت و عدم را پذیرفت. در پی بسیاری از تلخی‌ها، شیرینی و در پس بسیاری از تنگی‌ها، فراخی وجود دارد. هرگز نباید در تنگ‌راه‌ها و بن‌بست‌ها، دنیا را تمام شده پنداشت و نباید در مقابل درهای بسته آرام گرفت و تلاش و امید خود را از دست داد؛ بلکه باید خود را به حق تعالی سپرد و امیدوار بود. نباید سختی و غم را در خانه‌ی دل به‌طور دایم و همیشگی ماندگار پنداشت؛ بلکه باید گفت: هرچه و هرکس نباشد مهم نیست و بودن حق کافی است و مردن در جوار حق، حجله‌گاه موفقیت و بارگاه سعادت است.

روشنای ۹۸

رابطه‌ی دنیا و سلوک

برای وصول، عرفان و سلوک به دنیا نیازی نیست؛ ولی امور اجرایی دنیا نیازمند امور مالی است.

روشنای ۹۹

گرفتاری به یک حصار و رهایی از حصارها

حصارهای دنیا بسیار فراوان است. هر یک از این حصارها فردی را به گونه‌ای گرفتار می‌سازد اما گرفتاری به آن سبب می‌شود از بسیاری از حصارها رهایی پیدا کند و آن‌ها را به سختی یا به راحتی پشت سرگذارد.

روشنای ۱۰۰

شناخت به ضد

اگر انسان بخواهد پیری را خوب درک کند، باید با کودکان زیاد نشست و برخاست نماید و به کودکی خود بیاندیشد. اگر کسی بخواهد کودک شود و کودک را بشناسد، باید از پیری به سمت کودکی حرکت کند و رفتار پیران را ببیند. اگر کسی بخواهد قدمی جلوتر برود، باید پایی به عقب بفشارد و چنان‌چه بخواهد به عقب باز گردد، لازم است پا را به جلو فشار دهد.

در کفر است که می‌توان به دین اندیشید. در دین است که می‌توان کفر را یافت. با غذا و سیری است که می‌توان به گرسنگی فکر کرد و در گرسنگی است که سیری شناخته می‌شود. برای رسیدن به غنا و توان‌گری باید از فقر حرکت کرد و برای رسیدن به فقر باید به دامن غنا پناه برد.

برای ترقی و پیشرفت باید در گذشته سیر کرد و تفکر نمود و برای رکود و پسرفت لازم است در آینده زیست؛ برای دلداری بودن باید بی‌دل شد و برای بی‌دلی، دلداری لازم است. برای نشستن باید برخاست که قیام و ایستادن، نشستن است و برای برخاستن، باید سر به سجده گذاشت و بر بالشی از خاک آسایش کرد که سر به مهر زدن، همان قیام و صعود است. برای بینا شدن باید کور شد و برای کور شدن بینایی لازم است. برای دیدن، چشم را باید بست و برای تاریک شدن، باید چشم را گشود. برای قرب به حق باید از همه‌ی جهات عالم را شناخت و برای دور ماندن از حق

باید تنها یک مسیر رفت: یا پول یا خانه یا بهشت یا ترس از جهنم
یا ...

روشنای ۱۰۱

تنهایی و غربت

تنها بودن و خود را تنها ندیدن ویژه‌ی اولیای الهی است. آنان که بدون شهر، یار، مال، آب، خاک، دست، دستار، دار و ندار هستند. آنان هستند که زنده می‌باشند و هویت و شخصیت دارند. برخلاف دنیامداران که نمی‌توانند خود را از این امور رها ببینند. آنان هویت و شخصیت خود را در داشتن مظاهر دنیوی می‌یابند. حیات مادی و معنوی و ابد یا عمر زودگذر آدمی در گرو همین دو معناست.

روشنای ۱۰۲

دقت زندگی در گردونه‌ی ناسوتی

دنیا گردونه‌ی وسیعی است که افراد آن همانند ذراتی هستند که در این گردونه قرار دارند و با آن‌که به ظاهر سرگردانند، به طور مشخصی سیر خود را ادامه می‌دهند. آدمی در عمر کوتاه ناسوتی خود باید چنان حساب شده عمل نماید که گویی می‌خواهد مویی را از مویی بیرون کشد، نه آن‌که مویی را از ماست بیرون کشد.

